

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

شماره ۴۲، دور دوم، سال نهم، عقرب ۱۳۸۸

AYENDA No.42. Nov 2009

پلنوم شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

دایر گردید

پلنوم شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان به منظور بررسی روند انتخابات ریاست جمهوری و امور سازمانی - تشکیلاتی نهضت آینده افغانستان به تاریخ ۱۱ میزان ۱۳۸۸ مطابق ۳ اکتوبر سال ۲۰۰۹ دایر گردید.

پلنوم مسایل مربوط به انتخابات ریاست جمهوری و زنده گی درون سازمانی را همه جانبه مورد ارزیابی قرار داده، گزارش هیئت اجراییه را در زمینه تأیید کرد.

پلنوم تحلیل هیئت اجراییه را در رابطه با روند انتخابات ریاست جمهوری دقیق ارزیابی کرده، موضعگیری اصولی و شجاعانه آن را مبنی بر تحریم فعال انتخابات ستود و اعلامیه یی را در رابطه به نتایج و پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری صادر کرد.

بادر نظر داشت وضع عینی جنبش دموکراتیک و به منظور غلبه بر مشکلات و موانعی که در راه ایجاد یک حزب بزرگ متعلق به زحمتکشان افغانستان وجود دارد، پلنوم طرح «اتحاد احزاب و سازمانهای چپ، دموکراتیک و میهنی افغانستان»، را در یک ساختار واحد تأیید کرد و به هیئت اجراییه وظیفه داد تا فعالیتهای بعدی خود را در عرصه روابط با سازمانهای دیگر براساس همین طرح سازمان دهد. طرح پلنوم توسط یک اعلامیه به مجموع جنبش پیشنهاد گردد.

کار پلنوم در فضای همبسته گی رفیقانه و ابراز آماده گی برای تحقق فیصله های پلنوم با صدور مصوبه یی پایان یافت.

کسانیکه از وضعیت بحرانی جنبش چپ افغانی از دروازه راست برون می شوند، مستقیماً به بنیست سرمایه داری و امپریالیزم خواهند رسید، بازبایی هویت انقلابی جنبش در گزینش دروازه چپ است که آن را به سوی زنده گی انسان زحمتکش و دفاع از منافع این انسان رهنمون می شود.

اعلامیه نهضت آینده افغانستان

در مورد

فرجام انتخابات ریاست جمهوری

مؤرخ اول نوامبر ۲۰۰۹ مطابق ۱۰ عقرب ۱۳۸۸

روند انتخابات تقلبی و غیر دموکراتیک ریاست جمهوری افغانستان به پایان رسید.

یگانه شدن کاندیداتوری برای دور دوم، نمایانگر ماهیت غیر دموکراتیک نظام و پوشالی بودن نهادهای سیاسی حقوقی دولتواره کنونی افغانستان است. تلاشها برای تحمیل دور دوم انتخابات که از سوی بخشی از ارتجاع حاکم در افغانستان راه افتاد و با اعمال فشار حاکمان خارجی به کرسی نشست، هدف دیگری را سوی برگزاری دور دوم انتخابات دنبال میگردند.

نهضت آینده افغانستان شش ماه پیش (اعلامیه نهضت آینده افغانستان درمورد انتخابات ریاست جمهوری افغانستان مؤرخ ۱۰ می ۲۰۰۹ مطابق ۲۰ ثور ۱۳۸۸) طی اعلامیه تاریخی خود ماهیت قرون وسطایی نظام حاکم و سرشت غیر دموکراتیک انتخابات ریاست جمهوری را دقیقاً ارزیابی کرد و خلق افغانستان و نیروهای دموکراتیک را از شرکت در چنین ماجرای افضح آمیز بر حذر داشت: «نهضت آینده افغانستان به این باور است، که جنبش دموکراتیک و مترقی افغانستان وظیفه دارد تا ...

۱- مشی «تحریم فعال» را در پیش گرفته، با استفاده از امکانهای تبلیغاتی، ماهیت ضد دموکراتیک و ارتجاعی، فاسد، ضد ملی، ضد آزادی، ضد استقلال سیاسی و فرهنگ ستیز نظام حاکم بر کشور را افشا نماید؛ زیرا در شرایطی که نتایج انتخابات از قبل معلوم است و هیئت حاکمه عوامفریبانه وجود امکانهای مساوی برای تمام کاندیدان را تبلیغ میکند، شرکت در انتخابات باعث مشروعیت حاکمیت دست نشانده، ارتجاعی، ناکارا و فاسد میگردد. برعکس به هر اندازه یی که میزان شرکت کننده گان در رأی دهی پایین باشد به همان اندازه چهره واقعی نظام سیاسی و هیئت حاکمه آن همراه با ماهیت غیرمردمی استراتژی ناتو افشا خواهند شد؛

ادامه ... در صفحه ۲

در این شماره: اعلامیه های نهضت آینده افغانستان در رابطه انتخابات ریاست جمهوری، فرجام انتخابات و ایجاد احزاب و سازمانهای چپ. خبر تدویر پلنوم نهضت آینده افغانستان. چند حرفی در باره وحدت و بدیل ان. عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن. اگر همین نی پس چی؟. شعر پشتو.

اعلامیه شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

در مورد ایجاد «اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، دموکراتیک و میهنی افغانستان»

۱۱ میزان ۱۳۸۸ مطابق ۳ اکتوبر ۲۰۰۹

در برابر مردم افغانستان و جنبش مترقی کشور، پیشنهاد می نماید تا راهی جستجو شود که از یک سو پراکنده گی و تفاوت های سازمانهای واقعاً دموکراتیک و چپ را در نظر داشته باشد و از سوی دیگر زمینه های مقدماتی ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک را برای کشور پی ریزی کند.

به طور مشخص پیشنهاد می شود تا یک نهاد واحد به نام «اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، مترقی و میهنی» به وجود آید. در این اتحادیه هر سازمان عضو، تشکیلات و هویت خود را حفظ خواهد کرد. یک برنامه حد اقل به حیث سند اساسی مرامی، فعالیت های مشترک، اتحاد عمل، موضع گیری در وضعیت سیاسی، شرکت در پروسه های انتخاباتی و دیگر فعالیتها و اقدامهای اتحادیه را از نگاه محتوا و ماهیت سیاسی آنها ستمدهی خواهد کرد. سند مشترک مرامی یا پلتفورم اتحادیه نامبرده ماهیت روشن سیاسی در زمینه دفاع از منافع مردم افغانستان و اشرار زحمتکش و فقیر جامعه داشته، سرشت اجتماعی - سیاسی اتحادیه را انعکاس خواهد داد. پلتفورم چنان باید باشد که از هرگونه وسوسه معامله گرانه با ارتجاع جلوگیری کند. به همینگونه یک سند تشکیلاتی نحوه فعالیت درونی اتحادیه را تعیین خواهد کرد. می شود یک شورای مرکزی واحد متشکل از ۵ تا ۱۰ نماینده از هر سازمان عضو را جهت رهبری اتحادیه در نظر گرفت. همچنان به منظور ضمانت بقای ساختار واحد اتحادیه، می شود معیار اخذ تصمیم در شورای مرکزی را از اکثریت ساده به دو ثلث آرا ارتقا داد.

اتحادیه میتواند یک ارگان نشراتی واحد داشته باشد تا سیاست جاری و موضع گیریهای آن را مطابق پلتفورم واحد انعکاس دهد.

شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان از رفقا و سازمانهای مترقی و دموکراتیک دعوت می نماید با ابراز پشتیبانی از طرح «اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، دموکراتیک و میهنی افغانستان» برای تحقق سریع آن فعال شوند.

روند افشاح آمیز انتخابات ریاست جمهوری و موضع گیری مردم افغانستان مبنی بر تحریم آن، چشم انداز جدیدی را در برابر نیروهای مترقی و میهنی کشور گشوده است. کشور نیازمند یک الترناتیف واقعاً دموکراتیک است. ایجاد چنین الترناتیفی عمدتاً به دوش نیرو هایی قرار دارد که خود را خدمتگزار مردم و مدافع منافع علیای افغانستان معرفی میدارند.

نهضت آینده افغانستان از بدو تأسیس خود ایجاد یک حزب بزرگ متعلق به دنیای کار را هدف اساسی خود قرار داده است. رسیدن به چنین هدفی دشوار تر از آن است که پیشبینی می شد ولی نهضت آینده افغانستان این هدف استراتژیک را یگانه وسیله برای رهایی خلق افغانستان از چنبره مظالم عدیده امروز تلقی کرده، در راه تحقق آن به طور پیگیر می رزد.

از مجموع پراتیک چند ساله در عرصه وحدت سازمانها و نیرو های چپ و مترقی افغانی چنین نتیجه گرفته میشود که تشکلهای موجود به دلایل گوناگونی بر حفظ خود بیشتر تکیه میکنند تا بر ادغام و منحل شدن در یک سازمان بزرگ. از سوی دیگر این تشکلهای برنامه ها و اندیشه هایی را دنبال میکنند که برون از یک سکوی واحد و همسان - که زمینه را برای یک پلتفورم مشترک فراهم می سازد - ، اختلافهای جدی در آنها به مشاهده میرسد.

در مجموع وحدت نیرو های دموکراتیک و چپ افغانی در برابر دو معضله قرار دارد:

- **یک**، با وجود عضویت در حزب واحد دیروزی، تشکلهای موجود با هم تفاوت هایی دارند که در کوتاه مدت قابل رفع نیستند.
- **دو**، زنده گی فلاکتبار مردم و وضعیت نا به سامان کشور خواهان حضور یابی جنبش مترقی و دموکراتیک در وضعیت سیاسی اند؛ نهضت آینده افغانستان با در نظر داشت این دو واقعیت عینی و با احساس مسؤلیت

ادامه اعلامیه ن.۱.۱.۱... از صفحه اول

۲- مردم، نهادهای دموکراتیک و مترقی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را به تحریم انتخابات پوشالی که بار دیگر کرسی یا یکی از همدستان او را به کرسی ریاست جمهوری ابقا خواهد کرد، بکشاند.

«تحریم فعال» که از سوی نهضت آینده افغانستان به حیث شعار اساسی نیروهای دموکراتیک پیش کشیده شد، به تدریج لایه هایی از نیروهای سیاسی وابسته به نظام را نیز فرا گرفت. نتایج دور اول نشان داد که تحلیلها و پیشبینیهای نهضت آینده افغانستان در رابطه با روند انتخابات از حقانیت و درستی کامل برخوردار بودند. از آغاز، فرجام بیهوده این روند پیشبینی شده بود. اینک عبدالله عبدالله، یکی از ممثلین اساسی این روند خود به مکدر بودن، تقلبی بودن و بیهوده بودن آن اعتراف میکند و خود را کنار می کشد.

نهضت آینده افغانستان در اعلامیه دوم خود (اعلامیه شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان در مورد انتخابات ریاست جمهوری افغانستان مؤرخ ۱۱ میزان ۱۳۸۸ مطابق ۱۳ اکتوبر ۲۰۰۹) هشدار داده بود:

«روند انتخابات نشان داد که سیادت سیاسی - نظامی یکسره در اختیار ارتجاع قرون وسطایی و مافیای مواد مخدر است. رویا رویی دو کاندید اول، صرف روی منافع فردی، گروهی و قومی میچرخد...» (در همین شماره بخوانید) رویداد های اخیر به این امر صحنه میگذارند که کرسی در کرسی قبلی خود ابقا می شود و به احتمال قوی

برخی کاندیدهای دیگر همانند گذشته در حاکمیت شریک خواهند شد. یکی از عوامل تداوم این وضعیت اسف انگیز نبودن و حضور نداشتن نیروهای سیاسی چپ، دموکراتیک و میهنی در وضعیت سیاسی کشور است. نهضت آینده افغانستان تأکید داشت که نبود الترناتیف دموکراتیک، انتخابات ریاست جمهوری را به یک «ناحاده» تبدیل می کند. وقایع، صحت این حکم را ثابت ساخت.

چپ افغانی باید خود را برای یک دور طولانی اپوزیسیونی با حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی در کشور عیار بسازد. اقدامات عجولانه، تحلیلهای سراسری و سیاست بازانه، دنباله روی عبیدوار از رهبران کهنه فکر دیروزی که دیگر از تاریخ و جغرافیای کشور بیگانه شده اند، دلبستن به تفکر و پراتیک لیبرالیستی و چشمداشت پهبند وضع زنده گی مردم در وجود نظام «جهاد سالاری» تحت سیطره ناتو، عواملی بودند که جنبش چپ دموکراتیک کشور را صدمه زدند.

پیشنهاد اخیر نهضت آینده افغانستان مبنی بر ایجاد یک اتحادیه میهنی - دموکراتیک، متشکل از سازمانهای چپ، مترقی، دموکراتیک و میهنی کشور پاسخی به موقع برای برون کشیدن نیروهای مترقی از وضع کنونی بوده راه را برای یک الترناتیف دموکراتیک باز میکند. این طرح از سوی سازمانهای اصیل دموکراتیک و مجموع جنبش مترقی مورد استقبال قرار گرفت. باید اقدامات عملی را در جهت تحقق آن جداً آغاز کرد و دینامیزم تازه یی را در سراسر جنبش پیشرو افغانی حلول داد.

هیئت اجرایی نهضت آینده افغانستان

مؤرخ ۱۰ عقرب ۱۳۸۸ مطابق اول نوامبر ۲۰۰۹

نهضت آینده افغانستان عقیده دارد که همکاری فعال بین نیروهای دموکراتیک و چپ منطقه در مبارزه علیه افراط گرایی، خشونت و تروریزم، به تأمین صلح پایدار، ثبات و دموکراسی در منطقه کمک می کند.

اعلامیه شورای مرکزی

نهضت آینده افغانستان

در مورد انتخابات ریاست جمهوری افغانستان

۱۱ میزان ۱۳۸۸ مطابق ۳ اکتوبر ۲۰۰۹

استراتژی و عملکرد ناتو را رد کردند، نظام حاکم بر کشور و حاکمان فاسد آن را نا مشروع خواندند، حلقه های سیاسی حاکم و گروه های حاضر در روند انتخابات را تجرید کردند و در مجموع انتخابات ریاست جمهوری را به **حیث وسیله اعلام مقاومت** در برابر هیئت حاکمه و حامیان جهانی آن به کار گرفتند.

نهضت آینده افغانستان بر بنیاد یک تحلیل عمیق سیاسی، **تحریم فعال** را سلاح مؤثر سیاسی مردم خواند و آنها را به این اقدام دعوت کرد. مردم افغانستان براساس تجارب هشت ساله از عملکرد حاکمیت و مجهز با برداشتهای عینی خود از ماهیت قهرایی و ضد مردمی نظام، از رفتن به پای صندوقهای رأی خود داری کردند. شواهد عینی گواهی میدهند که مردم پشت دروازه های مراکز رأی دهی می رفتند تا ... از خالی بودن آنها اطمینان پیدا کنند! در شهر شش ملیونی کابل با وجود امنیت نسبی، به جز از منسوبین ارگانهای تحت امر دولت و شبکه های وابسته به آن، کمتر کسی به مراکز رأی دهی حاضر شدند! کابل بار دیگر نشان داد که گهواره مبارزات سیاسی داجویان و آزادخواهان است.

۳- بررسی موضعگیری و اقدامهای بازمانده های چپ دیروزی در روند انتخابات از اهمیت ویژه یی برای جنبش مترقی کشور برخوردار اند.

سازمانهای چپ راستین از جمله نهضت آینده افغانستان که به منافع زحمتکش افغانستان و مصالح علیای کشور می اندیشند، با درک ماهیت نظام و نیرنگ ناتو، انتخابات را تحریم کرده، مردم را به **تحریم فعال** دعوت کردند.

حقانیت و درستی این موضعگیری از پی برگزاری انتخابات کاملاً ثابت گردید. افتخار عظیم تاریخی و وجاهت بزرگ سیاسی نصیب این سازمانها گردید. قطب چپ و مترقی با موضعگیری روشن طبقاتی و سیاسی، با افشا کردن ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک نظام جهاد سالاری تحت سیطره ناتو موفق پیشتاز خود را در مجموع حرکت کشور تقویت کرد و نشان داد که ظرفیت سیاسی ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک را بر محور خود دارد. نبودن این قطب در وضعیت سیاسی کشور، آشکار ساخت که وضعیت یکسره در اختیار ارتجاع قرون وسطایی و ناتو قرار دارد. یگانه راه برون رفت از این وضع، تقویت قطب چپ دموکراتیک است تا با راه یافتن آن در وضعیت سیاسی، چشم انداز تحولات واقعی به نفع مردم افغانستان و دموکراسی واقعی باز شود. تا زمانی که چپ واقعی در وضعیت حضور نیابد، انتظار ایجاد هرگونه رخنه یی در سیطره ارتجاع قرون وسطایی و سیادت ناتو، بیهوده خواهد بود. چپ دموکراتیک افغانی باید راه برگزیده خود را که مبتنی بردفاع از منافع انسان زحمتکش و متکی بر تحلیلهای دقیق عینی از جامعه است، با دلیری و هشیاری دنبال کند. افتخار و پیروزی در همین راه است!

برخی دیگر از بازمانده های چپ دیروزی مستقیماً در پیمانهای انتخاباتی با کاندیدان ارتجاع، جهاد و نماینده گان امریکا - ناتو شرکت جستند و گسست خود را از جنبش مترقی و دموکراتیک کشور تسجیل کردند. گرداننده گان این گروه ها عمدتاً به منظور دست یافتن به مقامهای دولتی و کرسیهای حاکمیت کنونی به تعلقهای اندیشه یی و سیاسی دیروز شان پشت پا زدند. آنان حتی به حیث گدیهای تجملی دموکراسی این بار نتوانستند از برافتیدن نقاب از چهره ضد دموکراتیک نظام جلوگیری کنند.

روند افتضاح آمیز و پُرهیاوهی انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به پایان خود نزدیک میشود. درامه مضحکی که افغانستان را صحنه تمثیل خود ساخته بود، جهانیان را شگفت زده ساخت چون نقاب از چهره های واقعی به اصطلاح «دموکراتهای افغانی!» مورد حمایت ناتو - امریکا برداشت. یک باره آهنگ تند تبلیغات ناتو که توجیه گر حضور صدهزار نظامی بیگانه در سرزمین افغانها بود، به کندی گرایید. مردمان کشورهای ناتو به حق سوال موجه بودن حضور سربازان شان را برای بقای نظامی تا این حد مورد انزجار خلق افغانستان، تا این حد غرق در فساد و تقلب و ریا و تا این حد قرون وسطایی و گره یافته با مافیای مواد مخدر، مطرح کردند. برای نخستین بار ذهنیت عامه در سراسر جهان خواهان عودت نظامیان به کشورهای شان شدند. راه اندازی انتخابات ریاست جمهوری برعکس انتظار مقامهای تصمیم گیرنده ناتو، نی تنها نقطه عطفی در توجیه استراتژی آنها نشد، بل، ماهیت یک نظام تحمیلی ضد دموکراتیک، غیر مردمی، دست نشانده و وابسته به منافع گروهی و فردی را آشکار ساخت. رویدادی که قرار بود به تحکیم دموکراسی بینجامد، غیردموکراتیک بودن خود و نظام حاکم را به اثبات رساند!

فرصت آن فرا رسیده است تا جنبش چپ افغانی با واقعیت بینی و خونسردی مجموع روند انتخابات و مسایل اتکابی این روند را مورد تحلیل قرار دهد و درسهای لازم را از آن استخراج نماید.

۱- انتخابات ریاست جمهوری، هشت سال حضور نظامی امریکا - ناتو را در افغانستان که زیر شعار دفاع از مردم افغانستان، مبارزه علیه تروریسم القاعده و طالبان و استقرار یک نظام دموکراتیک سازمان یافته است، در آزمونگاه تاریخ قرار داد. ناتو پس از تبلیغات سرسام آور در سطح جهانی، برگزاری کنفرانسهای بین المللی، سرازیرساختن ده ها میلیارد دالر و عملیات گسترده نظامی در میهن افغانان به این انتخابات امید بسته بود تا بتواند بر بنیاد یک دستاورد سیاسی، تداوم حضور خود را در منطقه مؤججه، مثبت و رها بیخش جلوه دهد. سران ناتو بیصبرانه در «دموکراسی افغانی» هاله تقدسی را جستجو میکردند تا باشد با گذاشتن آن بر سر، تصور ظلمانی را که در ذهنیت مردم افغانستان و خلقهای جهان نصیب گردیده است، رفع نماید. ولی تاریخ آنها را غافلگیر ساخت. امید بستن به نیروهای تاریک اندیش سیه کردار قرون وسطایی و اتکا به ساختارها و عاملان خونریز جهادی، بی توجهی به سنتها و نیروهای واقعی پیشرو، مترقی و ظلمت شکن و نادیده گرفتن مطالبات زنده گی مردم که با فقر و بینوایی دست و پنجه نرم میکنند، اشتباه های جبران ناپذیری بودند که پیامد آنها یک باره در افتضاح انتخابات ریاست جمهوری برملا شدند.

روند افتضاح آمیز انتخابات ریاست جمهوری، در واقع، شکست استراتژی ناتو در افغانستان است. اتکا برجهادیان قرون وسطایی و چند تکنوکرات فاسد، پیامد دیگری جز این رسوایی نمیتوانست داشت.

۲- مردم افغانستان انتخابات ریاست جمهوری را یک فرصت مناسب سیاسی تلقی کرده، با **تحریم فعال** آن موضعگیری روشن سیاسی خود را ابراز کردند. خلق افغانستان با این اقدام هشیارانه و سنجیده شده سیاسی

جهدی را از یاد نبرده اند. نیروهای مترقی و دموکراتیک باید به افشای بازی خطرناک و نامشروع بودن و تقلبی بودن موفقی‌هایی که این دو کاندید احراز کرده اند بپردازند. راه اندازی دور دوم انتخابات بازی دیگری خواهد بود برای به دست آوردن یک دستاویز برای ابقای نظام و خاموش ساختن خشم ذهنیت عامه جهانی که دیگر دفاع از چنین نظام ضد دموکراتیک و قهقراپی را ناموجه می‌پندارد. نیروهای مترقی و دموکراتیک باید با موضعگیری روشن ماهیت دور دوم انتخابات را که به منظور «ترمیم» تقلب گسترده احتمالاً راه اندازی خواهد شد، افشاء نمایند. هیچ اقدام تصنعی نمی‌تواند ماهیت نظام را دگرگون سازد.

با تأسف در صورتی که الترناتیف دموکراتیک هنوز شکل نگرفته است و نیروهای چپ و مترقی پراکنده اند، سیادت ارتجاع کامکان ادامه خواهد یافت. روند انتخابات نشان داد که هنوز ارتجاع کهن ساحة مانور قابل ملاحظه و امکانهای مالی - نظامی وسیع جهت حفظ موقف هژمونیک خود در اختیار دارد و هنوز هم مورد حمایت ناتوست.

نکته بسیار مهمی که روند انتخابات بر ملا ساخت، فاصله گرفتن اکثریت عظیم مردم از جهادبان حاکم و تکنوکراتهای وابسته به آن است.

نهضت آینده افغانستان یک بار دیگر به مبارزان واقعی چپ، به دموکراتهای پیگیر و همزمان مدافع مردم افغانستان مراجعه کرده، از آنها دعوت میکند تا با پیوستن شان به نهضت آینده افغانستان، به تقویت چپ دموکراتیک بپردازند و آن را به محور یک اتحاد گسترده سیاسی جهت تبارز یک الترناتیف دموکراتیک در برابر نظام مردود و تقلبی کنونی، مبدل سازند. موضعگیری دقیق و متین نهضت آینده افغانستان در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر ماهیت پیشرو و مردمی آن را ثابت ساخت.

فصل جدیدی در پیکار و مبارزه دادخواهان افغان باز شده است، باید از موضعگیری تاریخی خلق افغانستان در رابطه با طرد نظام موجود آموخت، خود را به آن عیار ساخت، منحرفان و معامله گران را در جنبش تجرید کرد و به تحکیم سنگر واقعی چپ دموکراتیک پرداخت. چنین است مضمون پربار مبارزه رهاییبخش در سنگرهای دادخواهانه جنبش مردمی افغانستان!

- افتخار به مردم افغانستان که باوجود چیره گی فقر و ظلمت، به بیدادگران پاسخ قاطع تاریخی داد!
- افتخار به نیروهای واقعی جنبش مترقی کشور که با هشیاری کم نظیر نیرنگهای ناتو و گماشته گان افغانی آن را به موقع افشا کردند و موضع تاریخی «تحریم فعال» را به کرسی نشاندند!

در کنار این دو موضعگیری، یکی از سازمانهای متعلق به بخش معینی از بقایای ح. د. خ. ۱ کاندیدی جهت اشتراک در انتخابات ریاست جمهوری پیش کشید. محاسبه گرداننده گان دست اول این سازمان هر چی بود ولی پیامدهای اقدام شان درس عبرت عظیمی برای جنبش است.

حزب د. خ. ۱ - حزب وطن با داشتن بیش از صد و هفتاد هزار عضو، در پیوند با قوتهای نظامی و سازمانهای اجتماعی و فرهنگی آن روزگار، بیش از پنجصد هزار انسان آگاه، رزمنده و مترقی را در اطراف خود متشکل ساخته بود؛ میلیونها انسان زحمتکش زنده گی خود را با این حزب گره زده بودند. بیش از سه سال دفاع مستقلانه از حاکمیت دموکراتیک در برابر ارتجاع جهادی - جهانی، گواه بارز اعتبار و نفوذ آن حزب - دولت در بین مردم افغانستان بود.

شرکت کردن در انتخابات تقلبی، دستاویز ساختن بیمورد نامهای رهبران فقید ح. د. خ. ۱ - حزب وطن، عقبگرد اندیشه یی - سیاسی تا سطح پذیرش اصول و احکام ایدئولوژیهای قرون وسطایی به حیث بنیاد قوانین کشور و پشت پا زدن به برابری حقوق زن و مرد و ده ها ابلاغیه عقبروانه دیگر سیاسی، نتیجه یی جز شکست نمیتوانست داشت. «مطرح شدن به هر قیمتی» در بازار سیاست، نازل ترین ارزش این بازار است!

درسی که باید از این اقدام گرفت این است که پشت پا زدن به مواضع اصولی اندیشه یی و سیاسی، دمساز شدن با آهنگ سیاست ارتجاع و ناتو، به گروگان گرفتن ده ها هزار «حزبی» برای کسب یک موقف فردی یا گروهی هیچ گونه سودی برای تقویت روند جنبش دموکراتیک و مترقی ندارد. رفقای که خود را هنوز وابسته به آرمانهای آغازین ح. د. خ. ۱ میدانند باید از این اقدام درس بزرگ سیاسی بگیرند: **تنها نیرومند ساختن چپ واقعی افغانی راهگشای معضله های کشور است.**

۴- روند انتخابات نشان داد که سیادت سیاسی - نظامی یکسره در اختیار ارتجاع قرون وسطایی و مافیای مواد مخدر است. رویا رویی دو کاندید اول، صرف روی منافع فردی، گروهی و قومی میچرخد.

هیچ گونه اختلاف ایدئولوژیک - سیاسی در طرحهای آنها وجود ندارد. هر دو متعلق به ارتجاع قرون وسطایی اند و هر دو در بر پا داشتن نظام غیر مردمی امروز فعال بوده اند. هر دو، نماینده گان قدرتهای خارجی و هر دو در تقلبهای گسترده دست داشته اند.

ابقای این یکی یا گزینش آن دیگر هیچ گونه تغییری در وضع کشور و زنده گی خلق افغانستان نخواهد آورد. بر اساس این واقعیتها نباید در بازی آنها شرکت کرد. باید هشیارانه متوجه بود تا مبادا آنان با سؤ استفاده از موفقیهای تصنعی که کسب کرده اند، کشور را به صحنه جنگهای وحشیانه بین الجهدادی تبدیل کنند. کوچه های کابل هنوز خاطره تراژیدی حاکمان

ادامه «اگر همین نی پس چی؟» ... از صفحه ۱۵

در شرایط بحران عمومی اقتصادی، بیداد جنگ و گسترش تدریجی استعمار نو در شکل گلوبالیزم در سطح جهان و انتظامیه فاسد مافیایی، نارکومارکیت و قرون وسطائی داخل کشور، باید کمرهمت را به مبارزه طولانی و سر سخت بست و از همین فردای تشکیل جبهه، تلاش ورزید تا نه تنها حضور ملموس آن در صحنه فعال سیاسی تأمین گردد بلکه بر مبنای منافع علیای مردم و وطن، در تمام حوادث و پروسه های بعدی؛ وزنه، نقش و نشان انگشت آن متبازر باشد.

عملاً نمیتوان هیچکس را از پروسه اعمار وطن مستثنی ساخت. هرکس از افغانستان است، افغان است و هر کی افغان است حق دارد، سهم و دینش را در برابر مردم و خانه مشترک ادا نماید. اگر مجاهدی سرک میسازد، پل میسازد، راه آهن و مکتب میسازد، مردم گذشته او را خواهند بخشید و چنین یک جبهه نمیتواند خود را در ماوراً یا مقام بالاتر از مردم قرار دهد. پراتیک اجتماعی این جبهه، نهضت چپ دموکراتیک را هویت مردمی و توده ای بخشیده، پیوند تمام سازمانهای شامل آن را با مردم تعمیق خواهد کرد.

بازهم چند حرفی در باره وحدت و بدیل آن

کمیت معینی از اعضای حزب دیروز را در رکاب دارند و نهادی به نام "کمسیون تفاهم و وحدت هامبورگ" اشاره کرد.

حزب متحد ملی افغانستان و نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان از دو - سه سالی بدینسو، اینجا و آنجا، گاهی در هالند و آلمان و گاهی در کابل با هم می آیند، به قول احسان طبری "واژه های از وحدت و تنوع هستی" به زبان می آورند، سرود ناگزیری وحدت زمره می کنند و سرانجام بدون تبارز اراده جدی دستیابی به نیت مقصود پراکنده می شوند چون آنها در واقعیت ترکیب ظاهراً هماهنگی از ناهمگونها اند که سنگ بنای برای احداث کانال همگونی در طبراق ندارند. نا همگونی آنها در تیاتر مضحک "انتخابات" به روشنی کامل تمثیل گردید.

حزب متحد ملی افغانستان در یک رقابت و مخالفت آشکار با "سازمان برادر" نهضت فراگیر حتی بی آنکه متمایل بحث و بررسی مشترک مسأله گردد، پهلوی "انتخاباتی" کاندید جبهه مجاهدین را برگزید.

نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان که شاخه اروپائی آن کاندیدی را روانه بازار انتخاباتی کابل ساخت و "مجلس مؤسسان" را در برابر عمل انجام شده قرار داد، نتوانست "سازمان برادر" حزب متحد ملی را در این کارزار همسوی خود سازد. در دیدگاه های این دو سازمان تفاوت های برنامه یی و دیگر عوامل بازدارنده وحدت نیز به قدر کافی به ملاحظه می رسند.

آنچه به سازمانها و افراد گردهم آمده در "کمسیون تفاهم و وحدت هامبورگ" مرتبط می شود، آنها بر اساس پنداشت از وقایع سیاسی دوران قدرت و بروز حوادث روان روز، چگونه گی برخورد با حزب دیروز، رهبران فقید حزب و مقیاس تعریف شخصیت سیاسی آنها، نگاه به شخصیت های رهبری کننده سازمانهای امروز و طرز بیدایش این سازمانها، وابسته گیهای گروهی و محفلی دیروزی و امروزی، اهداف برنامه یی و فراوان دلایل دیگر آنقدر متفاوت، نامتنجانس و رنگین اند که طرح وحدت در وضعیت موجود شان بیشتر به یک تخیل و رویا می ماند تا یک طرح جدی سیاسی. اگر وحدت نیروهای چپ و دموکراتیک افغانستان مشخصاً بحث یک ضرورت تاریخی مطرح میگردد باید در وهله نخست نگاهی بر ظرفیت فکری - سیاسی این پروسه و اراده بازیگران آن افکنده شود. وضعیت کنونی نیروهای احتمالی وحدتخواه نشانه های وجود چنین ظرفیتی را بازگو نمی کند.

۲- عرف دفاع از منافع انسان زحمتکش، چه افغانی چه غیر، در تیوری و عمل مبارزه سیاسی بیان روشن و سابقه طولانی دارد. گرچه جامعه افغانستان از مرزبندیهای طبقاتی بر اساس تعریف کلاسیک این مفهوم برخوردار نیست، به ویژه درگیریهای مسلحانه سه دهه اخیر، پیشرفت و تکامل طبیعی ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور را کاملاً به آشفته گی و تلاطم کشانیده است با آنها در جامعه کنونی، برغم تمام مناسبات پیچیده آن انسانهای زیست دارند که با روابط معین اجتماعی پیوند خورده اند. سیاست مداران و اندیشمندان باید به این رابطه ها شناسایی و برجسته گی فکری بخشند و مبارزه سیاسی را بر پایه آن تنظیم و سوق نمایند.

در حالیکه توضیح و تصریح تضادهای اجتماعی امروز افغانستان از بُعد تفکر چپ، در تبلیغات فریبنده جاری روز نوعی از "کهنه پرستی" و اتکا به "ایدیالوژی دوران جنگ سرد" وانمود می گردد، فراوان ژورنالیست، نگارنده و تحلیلگر سیاسی دارای سمتگیریهای متنوع فکری از جمله افغانهای مجری نشرات فارسی و پشتوی بی بی سی، صدای امریکا، دویچه ویلی و سایر نشرات غربی با پیروی از اصول معمول رسانه یی، خشونت و بیداد اقلیت مجاهد، مافیای طالب و رنج و عذاب اکثریت مردم را بارها به اطلاع عام رسانیده اند. لذا کتمان مرزبندیها و تضاد های اجتماعی در جامعه افغانی

گرمی بازار "انتخابات" پُرهیاهوی کابل با همه افتضاحات و رسوائی هایش در حالیکه کوچکترین نشانه یی از نورمها و ارزشهای دموکراسی و تبارز اراده مردم را تبلور نداد رفت و به سردی گرائید؛ امید دیگری هم وجود نداشت. کاربار انتخاباتی سبب گردید تا مساعی آرمانگرایانه وحدت طلبی شماری از افراد و سازمانهای متعلق به خانواده حزبی دیروز نیز توقف یابد. حال که آن مصروفیت پایان یافته است زمره های وحدت خواهی برخی محافل بار دیگر گوش را نوازش می دهد. پیش از بحث پیرامون عزم افراد و تشکلهای سیاسی خواهان وحدت در همان راستای که این اقدام احتمالاً مجرای تحقق کسب می کند، نگرشی در کار است که اصلاً وحدت در کارزار سیاست چه معنی دارد.

بدون شک هیچ فرد اهل سیاست با روند تشکل و انسجام همفکران و مجمعهای سیاسی هممنظر در یک ساختار واحد سیاسی نه تنها مخالفی ندارد بل که اگر اشعه یی ناهجی برای تحقق آن ولو نه چندان تابان، در افق ظاهر می شود باید بشتابد و دست به عمل زند و الی چاره غیر بی اندیشد.

با تاسف برخی شخصیتها و شماری از سازمانهای سیاسی وابسته به حزب پیشین ما در داخل و خارج افغانستان، واژه وحدت را بی آنکه به عمق معنی و زمینه های عینی اجرای آن اندک توجهی مبذول دارند ابزار سرگرمیهای مروج بازار سیاست ساخته خود و دیگران را از پرداخت مسؤولانه به مسایل حاد دشواریهای روز و روزگار زحمتکشان افغانستان، نیازمندیهای صنفی و سیاسی آنها، نگاه دلسوزانه به وضع فاجعه بار مسلط بر جامعه و تکاپوی راه های عملی به قصد ایجاد وسیله سیاسی اثر گذار برای مقابله در برابر آن به حاشیه می کشانند.

طرح وحدت نیروهای مترقی، چپ و دموکراتیک افغانستان در وضعیت کنونی آنها اگر بدون تزویر و نیک خواهانه هم باشد خیلی پیچیده تر از آن است که صرفاً با شور و هلهله یا زیبا نویسیها و گفت و شنودهای انتزاعی روی صحنه اجرا آید.

بیان فلسفی واژه وحدت، پیوند اجزای یک کل است. در سیاست، آمیزش افراد و ساختارهای سیاسی همفکر را در یک تشکل واحد سیاسی بر پایه پلانفورم یگانگه فکری وحدت می نامند. به عبارت دیگر افراد یا حلقهات که از نظر فکری - سیاسی یکسان می اندیشند در یک ساختار واحد سیاسی گرد هم می آیند و مصمم رزم و پیکار در یک سنگر واحد اندیشه یی - سیاسی می شوند که پیامد آن وحدت ارگانیک ساختاریست. بدون شک یکسان اندیشی در محور اندیشه و برنامه های سیاسی واحد، تعدد نظریات پیرامون آن یعنی پلورالیزم را رد نمی نماید.

حال اگر برخی سازمانها و شخصیتهای سیاسی مستقل مربوط به حزب دیروز دموکراتیک خلق افغانستان - حزب وطن سرگردان وحدت و چاره جوئیهای تحقق آن اند باید در گام نخست به پرسشهای زیر پاسخ دهند تا روشن گردد که آیا واقعاً پلانفورمی برای آغاز گفتن جدی در باب مطلب منظور در اختیار است؟

یک - طرفهای وحدت کیهان اند؟

دو - برخورد وحدت طلبان با منافع توده های کار و زحمت چی گونه است؟

سه - با نظام فاسد و پوشالی حاکم و اجزای متشکله آن یا به عبارت دیگر با جمهوری اسلامی موجود و قانون اساسی آن چگونه باید برخورد کرد؟

چهار - حضور ارتشهای خارجی در افغانستان چی گونه ارزیابی می شود؟

در مدار چهار پرسش بالا تبصره آتیه صورت می گیرد.

۱- طرفهای احتمالی وحدت، اعضای حزب قبلی ما اند که امروز متفرق یا متشکل درسازمانهای مختلف به حیات سیاسی خویش ادامه می دهند. در زمره نمونه های وحدت طلبی آنها می توان به تلاشهای مشترک حزب متحد ملی افغانستان و نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان که

باید روند تشکل چپ را بسیار سریع سازیم، بر وجه مشترک بنیادی تکیه کنیم و اختلافات کوچک و سلیقه یی را کنار بگذاریم. اگر چپ افغانی امروز به تشکل خود نرسد تا ده ها سال دیگر نخواهد توانست چنین فرصت مغتنم را به دست آورد!

فراموش نباید کرد که حضور واحدهای ناتو در افغانستان اهداف و برنامه های تنظیم یافته و واحد ندارد. گرچه آنها به ظاهر زیر فرماندهی واحدی قرار گرفته گویا با توجه به خطاهای گذشته و با تجدید برنامه های تکنیکی و استراتژیکی، در پی تامین صلح و ثبات اند اما بخشی از آنها، اهداف غیرآنچه را که تامین صلح و ثبات نامیده می شود دنبال می نمایند.

نظامیان انگلیسی ولایت هلمند را به قیمومیت گرفته به طالبان آنجا قدرت دوباره بخشیدند. شایعات می رسانند که ماموران انگلیس با پرداخت رشوه به طالبان محلی، دست به معامله می زنند.

نظامیان امریکایی با اقدامات مرموز و در مواردی جنایتکارانه، ساحه های زیر کنترل خود را نه تنها امن نساخته، بل که بیشتر به تشنج کشانیده اند. اعمال نظامیان امریکایی باعث شده تا شعله آتش جنگ از قلمرو سلطه آنها در دامنه های کوه بابا فراتر رفته حوالی "هندوکش" را که تا اکنون در ظاهر امن به نظر می رسید نیز در برگیرد. طبق اطلاع رسانه های خبری، امریکاییها در این اواخر حتی شرکت طالبان در دولت و شناسایی رسمی افراد مسلح آنها را در پوشش قطعات محلی دور از احتمال نمی دانند و سعی دارند طالبان و القاعده را که در ماهیت دو روی یک سکه اند از هم دیگر مجزی سازند. پس نباید "کاسه" حضور نظامی امریکا در افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم جدا از "نیم کاسه" اهداف غیر افغانی آن در منطقه ارزیابی گردد.

اگر امنیت و ثبات در افغانستان استقرار یابد دیگر دلیلی برای حضور نظامی امریکا باقی نمی ماند و بدینوسیله تعقیب و تعمیم اغراض استراتژیکی منطوقی آن از راه های دور از یک جانب و تضمین منابع دریافت سود سرسام آور صنعت غول پیکر نظامی بدون شعله ور نگهداشتن آتش جنگ از جانب دیگر، خیلی گرانتر و دشوار تر از آنچه تمام می شود که گهگاهی سه - چهار سربازی در خوست و قندهار، پکتیا و ننگرهار خارج صف گردند، جامه خونین مرگ بر تن کنند و چندی از خود و اطرافیان را سوگمند و عزا دار سازند. این که سرباز چه مقامی به مثابه انسان و شهروند و ضیاع آن فرسخها دور از میهن چه دردی برای خانواده و اجتماع دارد، در نظام "باز" و تجاری امریکا فاقد ارزش است. چنین پدیده ضد اجتماعی و مغایر با ابتدایی ترین اصل پذیرش حق طبیعی هر انسان برای زیستن از سرشت بازار آزاد منشأ میگیرد. استراتژیستهای سیاسی - نظامی واشنگتن متکی بر همین دست آویز، بازی "گربه امریکایی و موش طالبی" را به راحتی تمام ادامه می دهند.

انکشاف حوادث در جریان هشت سال اخیر ثابت نمود که تداوم حضور نظامیان خارجی در شمه موجود آن یکی از عوامل اساسی باز دارنده امنیت و ثبات به شمار می رود. اینها بودند که با پیگیری سیاست نادرست، حال به هر دلیلی که باشد، طالبان را بار دوم زنده ساخته به فاکتور سیاسی - نظامی مطرح در قضایای افغانستان مبدل کردند. اینها بودند که با پیروی از مشی "عدم مداخله در امور داخلی؟" استحکام هر چه بیشتر پایه های قدرت مافیای جهادی در شمال کشور را نظاره کردند.

آیا بر نیروهای چپ و مترقی افغانستان نیست که با زبان گویا در این رابطه اتخاذ موضع کنند؟ مگر محکوم نامه های عام و مجرد رسانه ای بدون تحلیل ریشه ای بحران و عوامل تداوم آن پاسخ قانع کننده به حل این پرابلم است؟ چرا در باره جستجو و دریافت الترناتف معقول فکر اساسی صورت نمی گیرد؟ احتمالاً برخی نیروها هراس دارند که با اتخاذ موضع صریح سیاسی و طرح الترناتیف واقعی، منزلت متصور خود در پیشگاه اربابان خارجی امور افغانی را از دست داده به حاشیه حیاط پرتاب گردند، این که منفعت مردم افغانستان چی قدر به بازی گرفته می شود احتمالاً ارزشی ندارد.

تبصره بر چهار پرسش مطروحه می رساند که برای احزاب، سازمانها و حلقه های سیاسی به وجود آمده از حزب دموکراتیک خلق افغانستان در وضع امروز شان، پلاتنفرم یگانه ای برای دستیابی به وحدت، در صورت انصراف از بازی با واژه و کاربرد درست آن، موجود نیست.

گریز از سازماندهی مبارزه سیاسی براین مبنی، به ویژه برای آنهاست که ادعای "چپ نگری، دموکراسی و ترقیخواهی" در تارک دارند کاملاً بی بنیاد بوده فرار از پذیرش مسؤلیت و تحمل سنگینی مبارزه توده ای را بیان می دارد و الی مناسبتهای عینی حاکم بر جامعه افغانی آنقدر مجهول و مستور نیستند که قابل درک نباشند. اگر افغانستان طبقات بورژوازی و پرولتاریا، سنتهای مسلط اجتماعی فیودالی یا آنگونه که در بالا تذکر یافت مرزبندیهای کلاسیک طبقاتی نداشت و ندارد، لایه های زر و زور پرست فرادست در یکسو - تهیدست، محروم و رنجکش در سوی دیگر، ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه را تشکیل می دهند.

همین اکنون شهرهای بزرگ کشور به وسیله مهره های اشرافیت تجاری - مافیائی بیشتر وارد شده از خارج و ولایات توسط مافیای جهادی - طالبی یعنی اقلیت ناچیز مستبد در مقایسه با کل جمعیت محروم کشور اداره می شوند. مگر چنین حالت مستلزم رده بندی و انتخاب منافع در مبارزه سیاسی نیست؟ مگر سیاستمداران عدالتخواه امروز افغانی خلیفه های ناصح یا ممثلین شوراهای حل و عقد اند که استبداد و قربانی استبداد را نمی توانند از همدیگر تفکیک کنند؟ اصلاً هدف مبارزه و پیکار سیاسی آنها چیست، آیا می خواهند استبداد را به انقیاد درآورند یا در سفره همزیستی با آن به تداوم شکلی خویش ادامه دهند؟ همین اکنون رشته های اختاپوتی بیداد رژیم حاکم و نهادهای درون و بیرون آن تمام جامعه را در خود بافته اند. آیا چنین وضعیت نیازی به پاسخ و واکنش فعال اندیشه ای - سیاسی ندارد؟

تا اکنون نیروهای موجود جز معدود افراد مستقل و چند تشکل محدود به شمول نهضت آینده افغانستان، پاسخی به پرسشهای مطروحه ارائه نکرده اند، نه باور شان را به منافع توده های زحمتکش آشکارا متبازر ساخته و نه به اقدامی در دفاع از منافع سیاسی آنها توسل جسته اند.

احزاب و سازمانهای بازمانده از حزب دیروز در حوض پهنی از تصورات و گرایشهای گوناگون فکری - سیاسی، اینسو و آنسو در حالت شنا بسر می برند. چی گونه می توان این همه را تحلیف شکل یابی زیر یک سقف واحد تشکیلاتی داد؟

۳- نظام حاکم در وجود ادارات اجرائیه، تقنینیه و نهادهای عدلی - قضایی وامنیتی فاسد، قوانین مغایر با دموکراسی، مبهم و پر از تناقض، بنا بر ماهیت مافیایی و ضد مردمی اش مسبب و عملگر اصلی بحران مزمن هشت سال اخیر که پایانش قابل دید نیست محسوب می گردد. هشت سال از کارگذاری رژیم موجود می گذرد و هر سالی که می گذرد بساط وحشت و دهشت در افغانستان پهنای بیشتر می یابد. آیا وقت آن نرسیده تا بر آرایش صوری این رژیم بازنگری اندیشه ای - سیاسی به عمل آید، موجودیت، قوانین و دستگاه های عاملش در کل زیر سوال رود، تیشه بران تفکر دادخواهانه بر بنیادش کوبیده شود و بر پایه آن برخورد نیروهای چپ، دموکراتیک و مترقی افغانی سنجش و معین گردد؟ روش احزاب، سازمانها و سیاستمداران منفرد در قبال نظام حاکم از زوایای مختلف قابل بررسی است: یکی داخل در شبکه نظام هوای رسوخ در سر دارد، دیگری به چرخ آن چسبیده تا فرصت دخول یابد و سومی در انتظار و خاموشی دعا می خواند تا گرشود روزی سوار بر اسب سپید خیال همپای نظام گردد. اگر از چنین بنگاهی نعره وحدت بلند می شود بدون شک نتیجه موثر و مقبول بار نمی آورد. از جانب دیگر گمان نمی رود که شماری از نیروهای متشکل چپ و نیز فراوان سیاسی اندیشان ترقیخواه خبیر فارغ از وابسته گیهای سازمانی، هرگونه وحدت را به ویژه به بهای پانهادن روی منافع اکثریت زحمتکش جامعه که عده ای با تأسف انجام می دهند، بپذیرند.

۴- در باره حضور نظامیان خارجی در افغانستان همه ای طرفهای وحدت، اتفاق نظر نسبی مبنی بر ادامه حضور آنها دارند چون الترناتیف نظامی برای امنیت افغانستان در شرایط کنونی غایب است. ولی تا چه وقت و بدیل آنها چگونه جستجو گردد؟

سیاستمداران مترقی و چپ افغانی مقیم خارج به ویژه آن‌های که به رستاخیز جنبش چپ و بازآفرینی نیروی محوری آن - حزب سیاسی نیرومند در سراسر کشور صادقانه می‌اندیشند صواب است پیشگام حرکت شوند و ظرفیت موجود را بسیج نمایند. اگر ابتکار و حرکتی از درون قد می‌افزاید به آن بیبوندند و حمایتش کنند. تنها در این صورت می‌توان به پیدایش حزب دلخواه امید بست.

پرسی پیاداست که آیا گرایش در این سمت به چشم می‌خورد؟ بلی، هم در داخل و هم در خارج کشور. پس چرا کار آغاز نمی‌یابد؟ پاسخ روشن است. نبود گردان مطمئن تصمیم‌گیری و سازماندهی، فقدان ارادهٔ راسخ و جرئت و قاطعیت سیاسی، تزلزل فکری و بسا موانع دیگر در وضعیت آشفته و ملالت بار نیروهای مطرح از عواملی اند که آغاز کار را سنگینبار و راه ادامهٔ آن را دشوار می‌سازند.

اقدام به تاسیس حزب زحمتکشان در خارج آن گونه که قبلاً اشاره گردید از داشتن پایگاه اجتماعی محروم بوده در حلقهٔ معدود روشنفکر چپ مهاجر محصور می‌ماند و حاصلی بدست نمی‌دهد.

چنین بر می‌آید که ایجاد حزب سراسری زحمتکشان افغانستان در شرایط موجود مغلق تر از آنست که به حیث یک پروژهٔ سیاسی در دستور روز قرار گیرد، امکان عملی سازی آن نیز بعید به نظر می‌رسد. ولی این پروژه به مثابهٔ هدف درازمدت نیروهای متعهد به دفاع از منافع انسان کار و زحمت اهمیت خود را بدون شک نگهداشته مبارزه برای راه اندازی آن همچنان ادامه خواهد داشت.

نتیجه آنست که باید جد و جهد خود را در اطراف هدف کوتاه مدت یعنی سامان دهی و انسجام نیروهای موجود متمرکز ساخت.

ترز دوم:

صف آرایی نیروهای متشکل و غیر متشکل چپ دموکراتیک، مترقی و عدالتخواه افغانی داخل و خارج کشور در یک اتحادیه.

سازش با وضعیت امروز افغانستان درحالیکه از یکسو همهٔ ساختارهای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آن در گرو جهالت قرون وسطایی افتاده و از سوی دیگر تسخیر کشور به وسیلهٔ تفنگداران خارجی در اکثر موارد جنگی سبب قتل بی‌گناهان می‌شود بی‌آنکه رشته‌یی از سر سرداران ترور و ستونی از دستگاه تروریزم بیجا گردد در چارچوب تعقل سالم سیاسی نمی‌گنجد. پناه جویی به دموکراسی تخیلی و انتخابات فرمایشی و نمایشی در نبود یک الترناتف واقعی دموکراتیک نیز همانگونه که تجارب اخیر نشان می‌دهند جز تداوم سلطهٔ بیداد و افزایش درد و رنج مردم پیامد دیگری ندارد.

چگونه گی برخورد با "انتخابات" سال روان نه تنها تشتت و پراکنده گی فاجعه بار نیروهای مترقی و عدالت خواه را یک بار دیگر به نمایش گذاشت بلکه ناتوانی آنها را برای دریافت زبان مشترک ولو تکتیکی نیز تبارز داد. آنها صرف نظر از اقدامات مشترک، نتوانستند حتی واژه های همانندی برای بیان اراده دریافت کنند. برخی "انتخابات" با ساز و برگ تصنعی و دور از واقعیت‌های جامعهٔ افغانی در نمونهٔ تابستان امسال کابل را رد نمودند که واقعاً به جا بود. برخی دیگر رد را ناشایست شمردند، به هیاهوی "انتخاباتی" پیوستند، در جامعهٔ بیست - سی میلیونی افغانستان ۰،۴ - ۰،۵ در صد "رای" آوردند و خود و همکیشان را دچار حقارت کردند. شماری همخوان کاندید جهادی شدند و بدین وسیله هویت سیاسی خود را زیر سوال بردند و تعدادی هم به تماشا

محدود نگارنده گان متعلق به حزب دیروز ما توضیح فقدان بستر عینی وحدت حزبیهای پیشین را "آب در آسیاب دشمن ریختن، از حلقوم دشمن حرف زدن" و حرفهای از این گونه تلقی کرده برای مستدل سازی ادعای خود پیکر حزب دوصد هزار نفری دیروز، برنامه ها و آرمانهای آن را در خیال ترسیم می کنند و به رُخ دیگران می کشند. شکی نیست که این دوستان صادقانه و اخلاصمندان می اندیشند اما غرق در دنیای خیال خود، خیلی ساده می اندیشند چون دیگر نه آن حزب وجود دارد و نه برنامه هایش. دشمن مردم دیوار کاغذی نیست که از شدت ایکوی فریاد عاطفی "وحدت" ما پاره گردد. ایستاده گی در برابر دشمن تدابیر و گامهای عملی سنجیده شده و مطابق با نیاز زمان می طلبد.

مایهٔ وحدت خواهیهای اوتوپیک در کجا پنهان است که مظهرش به چشم مردم نمی خورد؟ بهانهٔ خانهٔ مشترک دیروز امریست مربوط به دیروز و مدفون تاریخ که چسپیدن به آن نه علاج گر درد امروز است و نه حلال مشکلات فردا. تنها پیوند منطقی با آن برهه آموخته ها و تجاربی اند که در صورت تحلیل و پژوهش عینی و دور از غرض می توانند برای کارکردهای امروز و انکشافات آینده مثمر واقع شوند. احساس و عاطفه در بیان اندیشه و پراتیک سیاسی کافی نیست، باید قدری واقع بین بود.

بیجا نخواهد بود اگر این مبحث با مسألهٔ حاد دیگری نیز ارتباط یابد. مبرهن است که تلاش تنهایی سازمانهای جداگانهٔ مترقی به هدف گسترش پایگاه اجتماعی در صورت بهره مندی جامعه از روال عادی و ثبات یک امر طبیعی بوده اشکالی ندارد ولی با توجه به وضعیت کنونی افغانستان و حالت بیماری که جنبش چپ دموکراتیک و نیروهای ترقیخواه افغانی گرفتار آن اند، تک رویهای سیاسی به انجام دیگری جز بنبست نمی رسند.

مثال بخت آزمایی دو شخصیت مترقی وابسته به خانوادهٔ چپ دیروز - داکتر حبیب منگل و محبوب الله کوشانی در کارزار "انتخاباتی" کابل، بر این نظریه صحه می گذارد. آنها سعی ورزیدند تا از این فرصت به مقصد شناسایی و توسعهٔ روابط سازمانهای مربوط شان با توده های مردم بهره گیری کنند و به دست آوردی نایل شوند اما جز در میان اعضا و هواخواهان سازمانهای مربوط، آنها نه همه و محیط خانواده گی و تباری خود، به استقبال بیشتر توده ها روبرو نگردیدند. این دو کاندید حتی در مقایسه با دیگر کاندید ها که تقریباً همه وابستهٔ عقب گرای و پیچیده در تار و پود ژولیدهٔ نظام ارتجاعی حاکم اند جایگاه مناسبی احراز نکردند.

سیاست دایماً در محور نیل به اهداف کوتاه مدت و دراز مدت تمرکز می یابد. اگر هیچ کدام تحقق نمی پذیرد گامهای در جهت بازنگری جدی تمام برنامه ها و کارکرد های انجام یافته و گزینش و پیگیری شیوه های نوین فعالیت سیاسی ضروری اند.

وقتی دریچهٔ وحدت ساختاری در شرایط کنونی به روی احزاب و سازمانهای تشکیل یافته از حزب دیروز دموکراتیک خلق افغانستان - حزب وطن باز نیست، چارهٔ بیرون آمد از ورطهٔ سردرگمی کنونی چیست؟

ترز نخست:

انتخاب راه مستقل ایجاد حزب سراسری زحمتکشان افغانستان.

هویاداست که حزب مردم - حزب زحمتکشان باید در میان مردم و از جمع آگاهان معتقد به منافع زحمتکشان ایجاد گردد. پوتانسیل ایجاد چنین حزبی را تنها می توان در داخل افغانستان به تکاپو گرفت. ظرفیت تشکلهای افغانی و افغانهای مقیم اروپا، امریکا و سایر کشورها در تداوم زمانی ناگزیریهای دوران مهاجرت، چنانچه تصویر رویدادهای سالهای اخیر گواهی می دهد در صورت ادامهٔ زیست در خارج مؤثریت لازم برای بنیان گذاری حزب سراسری زحمتکشان افغانستان یعنی حزب سراسری چپ دموکراتیک ندارد.

فراوان بازماندهٔ متفرق و غیر متشکل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر سازمانهای سیاسی چپ دیروز در داخل، دانش آموزان، دانشجویان، معلمان مکاتب، استادان دانشگاه ها، فعالین نهادهای مدنی و روشنفکری، کارمندان پائین رتبهٔ دولت و زحمتکشان آگاه از وضع، ظرفیت توانمندی را برای پایه گذاری حزب زحمتکشان افغانستان تشکیل می دهند.

- اینجا اضافی نخواهد بود اشاره گردد که تلاشها به هدف نفوذیابی سیاسی تشکلهای اروپائی افغانها در داخل کشور نیز تا اکنون نتایج ثمربخشی بار نیاورده اند. سفرهای مقطعی هیئتهای سازمانهای مذکور یا شماری از شخصیتهای سیاسی مستقل مقیم خارج به داخل کشور به طرز کنونی، عمدتاً ماهیت تبلیغاتی یا شهرت خواهی فردی داشته، نه به احیا و استحکام جنبش ترقیخواهان، دموکراتیک و چپ و یا حد اقل تقویت کیفی سازمانهای موجود داخلی نفعی رسانیده و نه اثری بر حیات سیاسی کشور گذاشته اند.

بالاخر در وضعیت اسفناک مسلط بر جامعه افغانستان، صف آزایی بی تأخیر نیرو های مترقی و چپ دموکراتیک، حالا در هر حالت و وضعیتی که بسر می برند نیاز مبرم زمان به شمار رفته اتخاذ تدابیر سنجیده شده و سازنده در این جهت را مطالبه می نماید چون که الترناتف دیگری سراغ نیست. اگر وحدت سازمانها یا ایجاد حزب سراسری زحمتکشان افغانستان بنابر دلایل معلوم مقدور زمان کنونی نیست و بعید به نظر می آید بسیج نیروهای موجود با نگهداشت آزادی تشکیلاتی با وجود دشواریهای سر راه، زمینه های لازم اجرایی دارد. کافیسیت/راده کرد و تصمیم گرفت.

چگونه می توان به این مامول دست یافت؟

در گام نخست، به قول آلمانها باید "از روی سایه خود جهید" و یک مقدار باز نگری تفکر و عمل رایج را متحمل شد چون جولانگری به شیوه های ناکاره معمول نه ما را به کمال می رساند نه مردم را به رهایی از سلطه شغال.

ضرور است تا برخورد نیروها با جهاد، جهالت و تاریک اندیشی روشن گردد و خط قرمز بین منافع انسان زحمتکش و حاکمیت جهادی - مافیایی به میان آید زیرا ممکن نیست از یکسو مردم گرا، ترقیخواه و دموکرات بود و از سوی دیگر پا بوس جهالت "جمعیت" و "حزب وحدت" شد. همچنان موضع گیری نیروها در قبال نظام حاکم در کل باید روشنی و صراحت کامل یابد. گر چنین شود موانع اساسی از مجرای رسیدن به تفاهم برداشته شده امکان صف آزایی نیروها در یک اتحادیه تشکلهای دموکراتیک، مترقی و چپ میسر خواهد گردید.

نخستین گام در این راه برداشته شده است. پلینوم تاریخی ۳ اکتوبر ۲۰۰۹ شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان به ابتکار به موقعی دست یازیده، تشکیل "اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، دموکراتیک و میهنی" را پیشنهاد نمود. اعلامیه شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان موضوع را اینگونه تصریح می نماید:

"در این اتحادیه هرسازمان عضو، تشکیلات و هویت خود را حفظ خواهد کرد. یک برنامه حد اقل به حیث سند اساسی مرامی، فعالیتهای مشترک، اتحاد عمل، موضعگیری در وضعیت سیاسی، شرکت در پروسه های انتخاباتی و دیگر فعالیتها و اقدامهای اتحادیه را از نگاه محتوا و ماهیت سیاسی آنها ستمدهی خواهد کرد. سند مشترک مرامی یا پلتفورم اتحادیه نامبرده ماهیت روشن سیاسی در زمینه دفاع از منافع مردم افغانستان و اقشار زحمتکش و فقیر جامعه داشته، سرشت اجتماعی - سیاسی اتحادیه را انعکاس خواهد داد. پلتفورم چنان باید باشد که از هرگونه وسوسه معامله گرانه با ارتجاع جلوگیری کند."

جملات بالا پیام رسا داشته نیازی به تبصره ندارند. حال بر دیگر احزاب، سازمانهای چپ دموکراتیک، میهنی و شخصیتهای مستقل است که تکلیف خود را در قبال موضوع روشن سازند و واکنش نشان دهند. اگر دلسوزانه به سرنوشت مردم و ایستاده گی سازمان یافته، گسترده و سراسری در برابر فرمان روایی استکبار می اندیشند اتحادیه پیشنهادیه را در پروسه آفرینش و قوام آن یاری رسانند. نسخه دیگری در چشم انداز نیست.

نشستند. اگر وضع بدین منوال ادامه یابد هراس آن می رود که مرگ سیاسی پیش از وقت ترقی خواهان به ویژه نیروهای چپ دموکراتیک افغانستان همین حالا برنامه ریزی شده است.

نگاه کوتاهی بر تشکلهای عمده طرف بحث:

- حزب متحد ملی افغانستان کنار ارتجاع جهادی را برگزیده از رستههای ترقی خواهی و عدالت طلبی و بیانات نظیر "ما غرض انسجام خانواده خویش از هر امکان اصولی و پرنسبیبی استفاده خواهیم نمود" صرفاً به قصد تظاهر حیا از گذشته و فریب منسوبین خود و دیگران استفاده می برد و تصمیم ندارد از موضع کنونی عقب نشینی کند.

- نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان به ویژه شاخه اروپائی آن با آنکه عنوان چپ دموکراتیک بر خود گذاشته تا کنون نتوانسته است تعریف روش از این اصطلاح ارایه دهد و در نتیجه نتوانسته پندار و کردار خویش را بر طبق مبانی فکری و اساسات عمل سیاسی چپ دموکراتیک عیار سازد. نباید از یاد برد که هیچ چپ دموکراتیکی به مذاکره وحدت سازمانی با همپیمانان جهاد تن در نمی دهد، در مضحکه های سیاسی مانند انتخابات کابل شرکت نمی کند. هیچ چپ دموکراتیکی در امر کنار آیی و هم صف شدن با دیگر نیرو های چپ تعلق نمی ورزد. اگر به نشرات نهضت فراگیر نظری افکنده شود محتویات آن از مرز اخبار سازمانی و عمومی، نگارهای عام سیاسی و برخی مطالب دیگر فراتر نمی روند. از اصل موضوع که نهضت فراگیر بر مبنی آن خود را شناسنامه داده است یعنی چپ دموکراتیک در واقع خبری نیست.

- هواخواهان نور محمد تره کی در وجود حزب ملی افغانستان، مشی انزوا و تنها روی را اختیار کرده تمایلی محسوس به همگرایی با نیرو های چپ دموکراتیک ندارند.

- پیروان رئیس جمهور سابق دکتور نجیب الله، مصالحه ملی، کنگره حزب وطن و طرحهای از این قبیل را پیشکش می کنند که به ویژه گیهای سیاسی - امنیتی برهه حاکمیت حزب وطن برگشته از هیچ گونه میرمیتی در زمان حاضر برخوردار نیستند. آنها منسوب دانستن خود به نیروهای چپ دموکراتیک را نیز رد می نمایند.

- پیروان راه سیاسی محمد طاهر بدخشی که با شماری از روشنفکران دیگر حزب آزاده گان را تاسیس کردند، فعالیت سیاسی خود را به کابل و شمال افغانستان محدود ساخته نفوذی در میان مردمان هزاره جات، مشرقی، جنوبی و غربی کشور ندارند. این حزب بعد از تاسیس خود تا اکنون در حالیکه مرامنامه با گرایشهای چپ دارد تمایلی در جهت همکاری با دیگر نیروهای مترقی و چپ به ویژه سازمانهای بر خاسته از حزب دموکراتیک خلق افغانستان تیارز نداده است.

- بازمانده های متفرق حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر سازمانهای چپ دیروز بر بالین یاس و ناامیدی تکیه زده مجرای بازیابی اندیشه و سیاست را گم کرده اند.

- بقایای تشکلهای مانوبستی دیروز و افرادی از گروه های نظیر ساما بیشتر اوقات را در ناسزاگویی به نشانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان می گذرانند بدون اینکه خود طرح معقولی برای شرایط امروز افغانستان ارایه دهند.

دیگر بر همه گان روشن است که افغانستان نیازمند یک سازمان بزرگ چپ دموکراتیک است تا بتواند به حیث محور یک الترناتف دموکراتیک به مطالبات بر حق مردم پاسخ دهد و یکجا با سایر نیرو های مترقی، دولت واقعاً ملی را سامان بخشد، نیروهای مسلح واقعی مدافع منافع مردم و کشور را ایجاد نماید و افغانستان را به شاهراه ترقی، دموکراسی واقعی و استقلال کامل سوق دهد.

احمدضیاً صدیقی سپهر:

عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن

قسمت اول

از مفاهیم متعددی که در مورد عدالت اجتماعی ارایه گردیده است، استنباط میگردد که مفهوم عدالت اجتماعی از منظر هایدیوولوژی فرق میکند و بیشتر بارطبقاتی دارد، به این معنا که عدالت اجتماعی برای هریک از طبقات و گروه های اجتماعی در یکی از مقطعهای تاریخ، یک تعریف خاص دارد «عدالت اجتماعی برای طبقات مالک و فرادست جامعه در نهایت امر یعنی پذیرفتن مالکیت بروسایل تولید به حیث یک حق تاریخی، خانواده گی و طبیعی آنان است. ایدیالوژیهای حاکم، دولتها و نهادهای مذهبی همین تفسیر را از عدالت اجتماعی بیان میدارند» (نشریه آینده).

مفهوم عدالت اجتماعی از دیدگاه منافع انسانهای زحمتکش عمدتاً آنانیکه به جز از نیروی کار خویش ثروت دیگر ندارند و مجبوراند برای تأمین هزینه زنده گی خود و خانواده خویش "نیروی کار" خود را در بازار به فروش برسانند در نقطه مقابل تعریف ایدیالوژیهای حاکم قرار میگیرد.

قسمت دوم

طوریکه تذکر داده شد در مورد مفهوم عدالت به ویژه عدالت اجتماعی دیدگاه های متفاوت وجود دارد و از جانب صاحبان اندیشه و تفکر، نظریه های مختلفی بیان گردیده که بازگو کردن همه آنها در این مختصر مقدور نیست ولی به منظور درک مفهوم سرشتی این واژه در این نوشتار سعی میکنم به آن ابعادی از مسأله بپردازم که به نظر میرسد در نیل به درک مفهوم واقعی و کاملتر عدالت اجتماعی ما را یاری می رساند.

آگوستین در کتاب "شهر خدا" در مورد عدالت نگاشته: "عدالت عبارت است از مطابقت با نظم، و هر جامعه برای خود نظم و نظامی دارد."

به باور این دانشمند هدف دولتهای روی زمین، یعنی "شهر خدا"، تحقق بخشیدن دو مطلوب بزرگ انسانی، **صلح و عدالت** است. و هر دولت وجود خود را با تحمیل نظام خاصی بر اتباعش حفظ میکند، عدالتی که این دولتها به کار می بندند هیچ لازم نیست که تناسب حتمی با قدرتش داشته باشد، عدالت هر دولت بسته به انطباق اعمال آن دولت است با یک نظام جهانگیر و جهان گستر.

مطابق نظر آگوستین هیچ دولتی بدون عدالت پایدار نیست، به حدی که هر کشوری که در آن **عدالت نباشد قانون هم نمیتواند وجود داشته باشد**. زیرا به عقیده موصوف **قانون مظهر است، عدالت و هر چیز را که قانون انجام میدهد عدالت هم به طریق اولی انجام میدهد** به همین دلیل است که اعمال غیر عادلانه اگر صورت گرفته و یا میگیرد به طور غیر قانونی بوده است.

طبق نظر این دانشمند، قانونی که مبتنی بر عدالت نباشد قانون نیست و هر آنجا که قانون نیست قلمرو مشترک المنافع هم نیست. نتیجه گیری کلی این دانشمند این است که "عدالت به عنوان یک اصل عبارت است از فضیلتی که حق را به **حقدار می رساند. ولی "عدالت به مفهوم مطلق این کلمه وجود ندارد"**.

افلاطون معتقد است که عدالت امر نسبتاً پیچیده است که تنها تربیت یافته گان دامن فلسفه به آن دسترسی دارند و به یاری حس و تجربه نمیتوان به آن رسید. از نظر افلاطون، "عدالت متضمن قانون است و قانون متضمن جامعه" از دیدگاه افلاطون "انسان به هیچ جامعه یی وسیعتر و برتر از دولتش تعلق ندارد و به همین دلیل تابع هیچ قانونی که مافوق قانون دولتش باشد نیست"، "قوانینی که این افراد موظف به اطاعت کردن از آن هستند لا یتغییر نیست به این معنی که ممکن است در طی زمان عوض شوند و یا اینکه بکلی از بین بروند".

واژه عدالت، به عنوان یکی از مهمترین آرمانهای بشری از دیرزمانی مورد توجه دانشمندان و صاحبان اندیشه و تفکر قرار گرفته است. عدالت، به ویژه عدالت اجتماعی بیشتر از آن جهت مورد توجه قرار میگیرد که این واژه، بنیاد **آرمانی** کلیه نیروهای دموکرات، آزادیخواه، ترقی پسند و معتقد به مساوات و برابری انسان را تشکیل میدهد. امروز هیچ مکتب فکری، ایدیولوژی، دین و حتی ساختار اجتماعی و نظامهای سیاسی نیست که به **عدالت** اعتقاد نداشته باشند.

همه نیروهای که در راه دگرگونیهای بنیادین در جامعه گام برمیدارند و در این مسیر، مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به لایه های گسترده زحمتکش را در اولویت فعالیت مبارزاتی خویش قرارداده اند، ریشه کن کردن فقر از جامعه، کاهش شگاف طبقاتی، تقلیل و رفع استثمار، تضمین کار، زنده گی، رفاه و آسوده گی توده های ملیونی مردم را وابسته به چگونه گی تحقق عدالت در همه عرصه های زنده گی میدانند.

در مورد عدالت پژوهشهای بسیاری صورت گرفته و هر دانشمندی به اقتضای بحث و دیدگاه های خود تعریفی از آن را ارایه داده است، مگر هر تعریفی تنها گوشه از مفهوم عدالت را روشن میکند نه تمام ابعاد آن را.

از واژه عدالت، در کتابهای لغت، به معنای متعددی ذکر شده است: **مساوات، تساوی، درستی، حقانیت، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری** و غیره. در این نوشتار مسأله مورد بحث ما بیشتر **عدالت اجتماعی** میباشد.

عدالت اجتماعی:

واژه عدالت اجتماعی که معادل واژه انگلیسی (Social Justice) است، از جمله مفاهیمیست که عمدتاً در فلسفه سیاسی مورد بحث قرار گرفته، دیدگاه ها و برداشتهای متعددی از آن ارایه شده است.

مفهوم این واژه ترکیبی با مفهوم اقسام دیگر آن چون عدالت طبیعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت فردی و غیره یکسان نیست و تفاوتی دارد.

در درازای سده ها هم در اندیشه شرق باستان و هم در اندیشه های غرب، عدالت اجتماعی، از جایگاه والایی بر خوردار بود است.

در اندیشه های غرب مسأله عدالت اجتماعی از جمله مسایل با اهمیت بوده، در دوران یونان باستان عدالت اجتماعی به محور اصلی فلسفه سیاسی تبدیل گردید، چنانچه محور اصلی نظریات افلاطون و سقراط، مسأله عدالت بوده.

برخی از پژوهشگران نگاشته اند که از ابتدای دوره مدرنیته (۱) هر چند که عدالت اجتماعی محوریت خود را در فلسفه سیاسی از دست داده، اما به منزلت یکی از مباحث مهم در فلسفه سیاسی مدرنیته باقی مانده است.

مفهوم عدالت:

مفهوم عدالت از هر دیدگاه فرق میکند و تحوهای نسبتاً وسیعی داشته است، قبل از میلاد، (یعنی قبل از حاکمیت ادیان رسمی و ادیان توحیدی)، عدالت بیشتر به معنای "همهانگی با قانون طبیعی" بوده است، یعنی در واقع عدالت چیزی بود که با قانون طبیعی و نظم حاکم بر طبیعت همراه بود. بدین معنی که **هر چه با قواعد حاکم بر طبیعت سازگار باشد، عادلانه و هر چه به آن درگیر باشد ناعادلانه است**.

در قرون وسطی که دین وارد صحنه اجتماع شد، عدالت بیشتر **رنگ اخلاقی و دینی گرفت** ولی پیوندش با حقوق طبیعی بریده نشد. هم در زمان حاکمیت مسیحیت و یهودیت و هم در عصر اسلام، پیوند عدالت با دین برقرار بود و دین تأکید بسیار بر حوزه عدالت دینی داشت.

مساوات همیشه از آرمانها و هدفهای ارزشمند بشری بوده است و با عدالت رابطه نا گسستنی دارد. اغلب تیوریهای بورژوایی، مساوات یا برابری را فقط مساوات صوری همه افراد در مقابل قانون میداند و به اساس و ماهیت مسأله یعنی نبود مساوات طبقاتی که مولود همه نابرابریها و بی عدالتیهاست توجه نم، کنند.

قرون وسطی با شکل گیری و ظهور دو نهضتی که در تاریخ به **رنسانس** و **رفورماسیون** (۳) معروف است به پایان رسید و پیوست به آن دوران جدید آغاز گردید.

اگر به نظریه ها و دیدگاه های دانشمندان عصر رنسانس و رفورماسیون در غرب نظر اندازیم اندیشه های مثبت تر و عمیق تر را در ارتباط به مفهوم واژه عدالت اجتماعی می یابیم.

ماکیاول یکی از نماینده گان برجسته عصر رنسانس به شمار می رود، وی در سال ۱۴۶۹ در ایتالیا که مرکز اصلی رنسانس بود متولد گردید. از جمع آثار این دانشمند رساله "شهریار" یا "پرنس" او مورد توجه بسیاری از اندیشمندان و محققین قرار دارد، زیرا همین اثر ماکیاول بنیاد تفکر سیاسی اوست و **مانفیست "ماکیاولیستها"** محسوب می گردد. در این اثر مشهور ماکیاول در رابطه به عدالت اجتماعی نگاشته: «اصل تأمین عدالت مربوط به توده مردم است، چه توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر، کار اندیش تر و در مقصد خود پا برجا تر اند، و قضاوت شان نیز از آن شهریاران بهتر است و به همین دلیل است که گفته اند (صدای خلق صدای خدا است)».

ماکیاول به این عقیده است که **"عدالت اجتماعی را در فضیلت دید"**، فضیلت از دید این دانشمند نیروی درونی در درون یک قوم است، و باور دارد که **"هیچ قومی بدون داشتن فضیلت نمیتواند آزاد باشد"**. منظور از فضیلت: افزونی در علم و معرفت است.

جرمی بنتام (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸)، متفکر انگلیسی، تأمین عدالت و سعادت عمومی را با **مالکیت** مرتبط میدانند، از دیدگاه او حمایت از مالکیت خصوصی به تأمین "سعادت عمومی" منجر میشود و این حمایت به وسیله قانون تضمین میگردد. موصوف مینگارد:

«برای آنکه مزایای قانون را به طور کامل بشناسیم، بهتر است بگوئیم تا مفهوم روشنی از **مالکیت** به دست بدهیم، ما به این نکته واقف خواهیم شد که چیزی به **عنوان مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت تماماً مخلوق قانون است**. مالکیت چیزی جز اساس انتظار و توقع معینی نیست، یعنی انتظار و توقع کسب برخی امتیازات از چیزی (که اکنون در تملک ماست)، به دلیل ارتباطی که ما به آن چیز داریم...»

این متفکر انگلیسی که یکی از پیروان سرسخت **"اقتصاد آزاد"** است و خواهان آن می باشد که مقررات حکومت و مداخله آن به حد اقل میزان ممکن باشد. معتقد است که: **"قوانین با ایجاد حق مالکیت، ثروت را به وجود آورده اند، لیکن تهیدستی به هیچ وجه زاده قوانین نیست، تهیدستی وضع ابتدایی بشر است. انسانی که معاش بخور و نمیری دارد عیناً همانند مردیست که در وضع طبیعی، یعنی توحش، بسر میبرد. در وضع مصنوعی اجتماع، تهیدستان جز از راه تلاش رنج آور، چیزی نمیتوانند بدست آورند»**

(در مورد بنیادهای فلسفی اقتصاد بازار آزاد، در نوشتار دیگری خواهم پرداخت).

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) پُر نفوذترین فیلسوف دوران "جدید" که **برابری همه کس در برابر قانون** از جمله آرمانهای سیاسی او به شمار می رود، در رابطه به اصل عدالت استدلال کرده که: «بالاترین ویژه گی دولت خوب، چنانکه ارستو نیز معتقد بود، عدالت است، و واضح است که فقط قدرت مطلق حکومت ضامن عدالت نیست،...»

صرف نظر از این که مردم در اصل به چی انگیزه های به مراجع مدنی گردن نهاده باشند، توجیه نهایی برای تأسیس جامعه مرکب از شهروندان آزاد باید ماهیت اخلاقی داشته باشند» از دید این فیلسوف پایه اعتقادهای اخلاقی غالباً هنجارهای مختلف و متعارض دینی - مذهبی یا سایر هنجارهای فرهنگی است.

راجر سالیوان در ارتباط به اخلاق در فلسفه کانت مینویسد: "برای آن که نظامی از قوانین به وجود آید که، اخلاقاً برای همه کس پذیرفتنی باشد، کانت خواهان اصل

از پرداختهای افلاطون استنباط میگردد که، عدالت شهروند افلاطون، **نسبی** است، به این معنی که این عدالت به یک نظام اجتماعی معین که قلمرو آن در زمان و مکان محدود است بسته گی دارد و قوانین که در محدوده این نظام اجتماعی وضع میشود فقط شامل حال همان شهروند و سایر همشریان می گردد.

در یونان باستان از عدالت به تناسب با طبیعت و فضایل دیگر تعبیر شده است. افلاطون عدالت را حد وسط نقطه تعادل سه قوه **خرد، اراده و شهوت** در انسان می دانست، وی همچنین **خردمندی، شجاعت و اعتدال** را به عنوان سه فضیلت عمده انسان نام میبرد که عدالت ارتباط هماهنگ میان این فضایل و تناسب با آنهاست.

در اندیشه افلاطون، عدالت اجتماعی به مفهوم تناسب و قرار گرفتن افراد جامعه در طبقات خاص خود است، وی جامعه را متشکل از سه طبقه فرمانروایان، نگهبانان و توده مردم (افزار مندان) می دانست. از نظر وی عدالت اجتماعی قرار گرفتن هر فرد در طبقه خاص خود و برخوردار گردیدن وی از امتیازات طبقه خاص خود و نیز ابقای نقش مخصوص خود می باشد، بنابر این عدالت اجتماعی در این برداشت به مفهوم **تناسب و موزونیت و قرار گرفتن در جایگاه خاص خود است**.

با آنکه آگوستین و افلاطون هر دو عدالت را متضمن قانون میدانند اما **قانونی که مظهر عدالت آگوستین است تغییر نا پذیر است** و احکام و مقررات آن در هر زمانی و برای هر نوع مردمی یک سان است، یعنی **"قوانین همان است که بوده و همان خواهد بود"**.

سیسرون که ۱۰۶ سال پیش از میلادی مسیح به دنیا آمده بود و بزرگترین سخنور روم قدیم به شمار می رود، در اثر معرف خود بنام "جمهور و قوانین" در مورد عدالت نگاشته است: **"عدالت خصیصه ممتازی است، که مفهوم آن عطای حق انسان به او است**. طبیعت ما را چنان آفریده است که باید مفهوم عدالت را میان خود تقسیم کنیم و سود آن را نصیب همگان سازیم، وقتی میگویم طبیعت، منظورم آن دسته از صفتها و خصیصه هایست که به دست طبیعت در نهاد انسان کاشته شده است. اما از آن طرف فسادی که از کسب عاداتهای بد ناشی میشود چنان شدید و کلان است که آن شراره های که طبیعت در نهاد ما برافروخته است همه شان در نتیجه تأثیر فساد خاموش میشود. اما اگر قضاوتهای مردم با روح طبیعت سازگار باشد و هیچ موضوعی را که مربوط به خیر بشریت باشد نسبت به خود بیگانه نشمارد آن وقت عدالت از جانب همه گان به طور مساوی رعایت میگردد»

سیسرون عدالت را جدا ناپذیر از قانون و طبیعت میدانند، موصوف در کتاب سوم "جمهور" نتیجه گیری نموده می نگارد: «عدالت از عقل ناشی می شود و عقل به تمام انسانها ارزانی شده است. **عدالت در نفس و طبیعت انسانی نهفته است، قانون و عدالت را نمیتوان از طبیعت جدا پنداشت**.

قانون حقیقی عبارت از دستوری است که عقل سلیم آنرا در توافق و هماهنگی کامل با طبیعت انشاء می کند. چنین قانونی به تمام کاینات در هر نقطه جهان، شمول دارد، مضمونش عوض نشدنی و دوران اعتبارش ابدی است، مفاد آمرانه اش مردم را به انجام وظیفه وادار می کند و مفاد نهی کننده اش آنها را از ارتکاب خطا باز میدارد»

این سخنور روم به این باور است که فقط یک قانون واحد، یا سیستم واحد قانون گونه وجود دارد که بر سراسر جهان حکمفرماست، **انسان فقط به حکم و فتوای عقل مطیع قوانین طبیعت است**. (قانون طبیعی موصوف چیزی غیر از قانون طبیعت است که ما در عصر کنونی به مفهوم آن در قاموس علم جدید آشنا هستیم).

برداشتی که سیسرون از مفهوم و مضمون عدالت دارد در واقع بیانگر دیدگاه های بخشی بزرگی از دانشمندان و خداوندان اندیشه های سیاسی و فلسفی قرون وسطایی است.

آیا میشود بدون دستاوردهای جامعه شناسی علمی و بدون بینش ماتریالیستی از تاریخ، تنها در محدوده های «تفکر افغانی»، «سیاست افغانی»، «عنونه های افغانی» و چیزهای دیگری از این قبیل «افغانی» به درک مسایل اساسی جامعه افغانی رسید؟

عدالت اداری، عدالت اقتصادی، عدالت قضایی، عدالت سیاسی و . . .

دوکتور علی شریعتی تأمین عدالت اجتماعی را به سیستم اقتصادی مرتبط میدانند، موصوف در اثر معروف خود (جهت گیری طبقاتی اسلام) مینگارد: «سیستم اقتصادی باید سیستمی باشد که به آن متجاوزی که می خواهد تجاوز کند، امکان قانونی و عملی ندهد، نه اینکه امکان بدهد و بعد از نظر اخلاقی کنترلش کند، یعنی **نمی‌شود که یک زیربنای سرمایه داری، استثماری و استعماری و یک روبنای اخلاقی بر مبنای عدالت و تقوا درست کرد. باید روبنای اخلاقی و اسلامی را در زیر بنای تولیدی اقتصادی بیاوریم، باید آن تقوی، آن عفو، آن دهد، آن اعراض از دنیا و آن مبارزه با اسراف را که اسلام میگوید به زیر بنای تولیدی وارد کنیم، نه این که سیستم اقتصادی را که ما در دوره فیودالیت، قبایلی و بورژوازی قبول کردیم، امروز هم سیستم سرمایه داری را بپذیریم و اسلام را به عنوان نصیحت اخلاقی مطرح کنیم.**» (صفحه ۵۵)

دوکتور عبدالکریم سروش پژوهشگر و عضو اکادمی علوم ایران در زمینه مفهوم عدالت از منظر اسلام مینگارد: "حکومت دینی، حکومت عادلانه است و عدالت مفهومی است که بیرون از دین تعریف میشود. عدالت دینی را از نظر فقهی و در تفسیر قرآنی می توان مستقیماً از قرآن استنباط و استخراج کرد. اما مفهوم خود عدالت فی نفساً را نمیتوان فقط با رجوع به شرع و قرآن تعریف کرد. زیرا عدالت شامل مفهوم انسان است و اینکه انسان بودن یعنی چی و انسان چی حقوق دارد. این مفهوم از عدالت باید با دین منطبق باشد اما نمیتواند فقط بر مبنای متون دینی تعریف و تبیین شود. ما عدالت را از دین نمی گیریم، بلکه دین را به دلیل عدالت قبول میکنیم."

سید قطب که یکی از نظریه پردازان "اسلام سیاسی" معاصر و از جمله رهبران برجسته جنبش اخوان المسلمین مصر بود، در مورد عدالت از منظر اسلام چنین نگاشته است: "در عدالت اسلامی عشق و نفرت نقش ندارد و **موقعیت شغلی اجتماعی و اقتصادی افراد تأثیر بر اجرای عدالت نمی گذارد** و این عدالت حتی دشمنان را در بر میگیرد، اما کسانی که به چنین عدالت پشت میکنند ناچار اند به زورمندی که عدالت را بر اساس منافع خود تفسیر مینمایند روی آورد . . . منبع: (ریشه، سیر و چالشهای نهضت اسلامی / اثر مرتضی شیرودی - سایت امت اسلامی).
تعریف سنتی عدالت از دیدگاه اندیشه پردازان شرقی عمدتاً همان تعریفی است که هم اندیشمندان غیر دینی و هم اندیشمندان دینی به آن پرداخته اند. **"اعطای کل ذی حقه"**.

هم در آثار ارسطو، افلاطون، سیسرون خطیب معروف و هم در متون انجیل و تورات به همین گونه عدالت تعریف گردیده است.

قبل از آن که به نظریه های مارکسیستها در رابطه به عدالت اجتماعی بپردازیم باید تذکر داد که منظوما از بازگو نمودن برخی نقاط نظر علمای اسلامی و خداوندان اندیشه سیاسی قرون وسطایی و عصر رنسانس در مورد عدالت این است تا از یک سو تمایز میان نظریات را مشخص سازیم و از سوی دیگر دریابیم که تعدادی از دانشمندان، فلاسفه و نظریه پردازان جهان به این باور اند که بینش مذهبی در رابطه به مفهوم و ریشه یابی عدالت اجتماعی از واقعیتهای عینی زنده گی فاصله دارد.

قسمت چهارم

سوسیالیستها و عدالت اجتماعی:

در قرن ۱۹ پس از معرفی دولت در مقام منبع عدالت توسط هیگل، دوکتورین عدالت سوسیالیستی بر محور جامعه ارایه شد، که بر مبنای آن **ماهیت عدالت را توزیع عادلانه ثروت و داراییهای جامعه تشکیل میدهد**. در این دوکتورین توزیع بر اساس میزان نیازمندی افراد و تقسیم بر اساس میزان کار و تولید از مهم ترین تعبیرهای، عدالت جامعه محور، به شمار میرود که با نظریه مارکس "از هر کس با اندازه توانش و به هر کس بر اساس نیازش" جان گرفت. مارکس با تحلیلش از رابطه

ماقبل سیاسی در قانونگذاری شد که اساس آن فقط عقل بود و نام آنرا **"اصل عام عدالت"** گذارد. او میگوید فقط آنگونه تنظیمات و ترتیبات مدنی، عادلانه (یا به حق) اند که حد اکثر آزادی را یکسان برای همه ممکن سازند. به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم آن را به عنوان یکی از اوامر خطاب به شهروندان بیان کنیم، اصل مذکور فرمان میدهد "به شیوه رفتار کن که گزینه های تو با بیشترین مقدار آزادی برونی برای همه کس وفق دهد." کتاب اخلاق در فلسفه کانت راجرسالیوان صفحه ۳۹ الی ۴۰.

عدالتی که کانت خواهان آن است بیشتر به **برابری اخلاقی** استوار است.

کانت عقیده داشت که: «تساوی طلبی مدنی نه بدین معنی است که دولت خواهان برابری مال و قدرت باشد که در نتیجه بهره مندی از استعداد و کار و کوش و بخت مساعد به دست میاید و نه به معنای این که بخواهد کسانی را که جسماً یا روحاً بر دیگران برترند جریمه کند تا از این راه وضع مساوی برای همه به وجود آید». در مفهوم عدالتی که کانت خواهان آن بود **تساوی طلبی اقتصادی بی رنگ میگردد** او به این باور بود که: «پیشبرد تساوی طلبی اقتصادی اولاً غیر عملی است زیرا مردم منافع و هدفهای مختلف و متعارض دارند، و ثانیاً و از آن مهمتر، کوشش به منظور استقرار برابری اقتصادی به نقض مستمر عدالت و آزادی خواهد انجامید. آنچه تساوی سیاسی به آن نیاز دارد فرصت یا امکان برابر است، بدین معنا که هر کس باید مجاز باشد برای رسیدن به هروضع و مقامی که آرزوی آن است در محدوده امکاناتی یک جامعه آزاد تلاش کند». (پایه نظریات نیولیبرالیسم بر همین اصل میچرخد).

قسمت سوم

اسلام و عدالت اجتماعی:

با آنکه نیت آن نیست تا در این نوشتار به بحث درون دینی پرداخته شود، ولی برای درک بهتر مفهوم عدالت اجتماعی، ناگزیریم تا درنگی بر نظریات و تفسیرهای برخی اندیشه پردازان اسلامی بنمایم.

از نظر محققین اسلامی، عدالت از اساسی ترین اصول و قواعد اسلامی به شمار میرود، افزون بر آیات قرآن و حدیث، روایتهای فراوان از علمای دینی نیز وجود دارد که بر ضرورت، اهمیت و تأمین عدالت تاکید نموده اند.

در مکتب توحیدی اسلام، **عدالت بخشی از یک دستگاہ فلسفی و اعتقادی است**، عدالت در این مکتب مبتنی بر یک جهانبینی متکی به وجود خالق عادل است که صفت عدلش در سراسر هستی متجلی است. بر اساس جهانبینی اسلامی، جهان هستی، جهان نیست که بر اساس عدل بر پا شده است. بنأ عدالت در اسلام یک مفهوم اعتباری و قراردادی نیست بلکه عدالت **اصل تکوینی** است.

مطهری دانشمند جهان اسلام، در مورد تعریف عدالت نوشته: «عدالت یعنی اینکه حقوق افراد را باید رعایت کرد و حقوق ذی حقی را به او داد». تعریف مطهری در واقع چیزی نیست به جز ار تعریف ارسطو، از نظر ارسطو "عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آن چی حق اوست داد."

علامه طباطبایی، معنای اصلی عدالت را اقامه مساوات میان امور میدانند او میگوید: «به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود به هریک در جای خود که مستحق آن است قرار گیرد».

باید این نکته را در نظر داشت، **مساواتی** که قرآن میان انسانها قابل است شامل دو قسمت عمده است، مساوات در اصل **انسانیت** و مساوات در **حقوق، اجرای قوانین و احکام** میباشد.

عبدالرضا احمدی یکی از محققین جهان اسلام، در باب عدالت اجتماعی، در "فصلنامه بینات" نگاشته: "عدالت اجتماعی در زمینه تعامل انسان در محیط و اشیا متولد میشود. این نوع عدالت بیشتر به حقوق فی نفسه انسانها و حقوق مربوط به روابط افراد جامعه با یکدیگر مربوط میشود. مبنای عدالت اجتماعی حقوقی است که انسانها به صرف انسان بودن و به دلیل عضویت در اجتماع از آنها بر خوردار اند. شاخصه های زیر را برای عدالت اجتماعی میتوان شمرد:

ناباید فراموش کرد که از منظر مارکسیستها، کمونیزم، امکان **تملك** محصولات اجتماعی را از هیچ کس سلب نمیکند، بل که فقط این امکان را سلب میکند که به وسیله این تملك محصولات، تسلط اسارت آور به کار انسانی دیگری بر قرار گردد.

لنین در اثر معروف خود بنام "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در رابطه به عدالت اجتماعی مینگارد: «مادامیکه هرگونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر بکلی از بین نرفته است. برابری واقعی و عدالت اجتماعی نمیتواند وجود داشته باشد».

از دید لنین **سرچشمه بی عدالتی را باید در مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که ابزار بهره کشی انسان به وسیله انسان است دید** یعنی تا زمانی که تمام وسایل تولید از چنگ ملکیت خصوصی آزاد نگردد نمیتوان مساوات و عدالت اجتماعی و برابری را تأمین نمود.

قسمت پنجم

عدالت اجتماعی و آزادی:

نکته دیگری که به اهمیت مسأله عدالت اجتماعی افزوده است پیوند ناگسستنی آن با آزادی و قانونیت است، زیرا **آزادی، قانونیت و عدالت** ارکان اساسی و اصلی آن نظام سیاسی - اقتصادی و اجتماعی است که مورد نظر کلیه نیروهای ترقیخواه، پیشرو و مدافع زحمتکشان اند.

از دید نیروهای چپ بدون تأمین آزادی فرد نمیتوان به آزادی همه گانی دست یافت چنانچه در کتاب "اندیشه هایی که نمی میرد" (۱۳)، در این مورد چنین استدلال گردیده است: «**انکشاف آزادانه هر فرد، شرط انکشاف آزادانه همه گان است**»، محور این انکشاف آزادانه، آزاد ساختن کار اجتماعی از قید وابسته گی آن به سرمایه و استثمار است. تا زمانیکه افراد ناگزیر اند نیروی کارشان را به حیث یک "کالا" بفروشند، تحقق آزادی آنان ناممکن است. بدین گونه در چوکات مناسبات اجتماعی مبتنی بر "استثمارکار" انسان زندانی است و چون برای ادامه حیات چاره دیگری جز فروش بخشی از خود (نیروی کار خود) ندارد. از این دیدگاه نوآورانه "آزادی معنوی" زمانی شروع میشود که "برده گی تن" پایان یابد!

مارکس آزادی فرد را در درون یک جامعه از خود بیگانه شده و متناقض، پندار دروغین میداند. موصوف در اثرش به نام "مسأله یهود" به نقد برداشتهای لیبرالیستی از آزادی پرداخته و می نگارد: «آزادی یک فرد در درون "جامعه از خود بیگانه شده" در واقعیت امر آزادی عناصر مادی و معنویست که محتوای زنده گی فرد نامبرده را تشکیل میدهد و چون عناصر مادی و معنوی نامبرده خود در بند مناسبات معین اجتماعی و ایدئولوژی حاکم متعلق به این مناسبات اند، پس آزادی آنها چیزی کاملاً ساخته گی، پنداری و دروغین است. آزادی فرد در جامعه ناخویشتن، یک پندار ایدئولوژیک است و بس»

همچنان موصوف نگاشته: «انسان از مذهب رهایی نیافت، بل "آزادی مذهبی" را کمایی کرد، انسان از مالکیت رهایی نیافت بل "آزادی مالک شدن" را به دست آورد، انسان از "خود خواهی نظام صنعتی" رهایی نیافت، بل "آزادی سرمایه گذاری" را حاصل کرد.»
باتحلیل مناسبات اجتماعی، مارکس به این نتیجه رسید که، از خود بیگانه گی با ناخویشتنی به معنی "فقدان آزادی"، درمسأله مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نهفته است، پس رفع ملکیت خصوصی بر وسایل تولید اگر مترادف به آزادی نیست، ولی شرط اساسی تحقق آزادی که حتماً است! (شماره ۱۹ نشریه آینده).

عدالت اجتماعی و شایسته سالاری:

عدالت در این برداشت، به مفهوم توزیع امکانات و مناصب براساس شایسته گی و لیاقتها است. در این دید گاه توزیع امکانات مادی و رفاهی و نیز توزیع مناصب و مقامها باید براساس شایسته گی و لیاقت صورت گیرد. چنین دیدگاهی را میتوان در اندیشه های ارسطو مشاهده کرد. ارسطو هم در توزیع امکانات مادی شایسته گیهای افراد را در نظر دارد از این رو به عدالت توزیعی اهمیت قایل است و هم درنوع و شکل

کار و سرمایه، در زمینه اثبات ناتوانی دولت سرمایه داری در برقراری عدالت اجتماعی تلاش کرد زیرا براساس نظریه "ارزش کار"، استثمار نا عادلانه مازاد تولید به وسیله سرمایه دار در جهت مخالف آرمان برابری اقتصادی حرکت میکند.

طبق نظر مارکس توسل به قانون و عدالت نمیتواند مسایلی را حل کند که، ریشه درماهیت متضاد جامعه طبقاتی بورژوازی دارد و جایی که نتوان مسایل را به کمک عدالت حل و فصل کرد می بایست با مبارزه و قدرت طبقاتی حل شوند.
جامعه بورژوازی را فقط از طریق "سلب مالکیت از سلب کننده گان" میتوان از میان برد.

مارکس رهایی «پرولتاریا» از مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری را نه صرفاً در رهایی طبقاتی بلکه در چشم انداز رهایی انسانی از همه مناسبات و شکلهای بنده گی مبیند، او میگوید: «طبقه کارگر درمبارزه خود حق ویژه یی را طلب نمیکند، زیرا ظلمی که به او میشود نه بی عدالتی ویژه بلکه بی عدالتی عامی است که نه ماهیت تاریخی ویژه بلکه ماهیت انسانی دارد»

به باور مارکس «فلاکت و بی عدالتی را با توسل به اخلاق نمیتوان از میان برد. بی عدالتی ریشه و شالوده یک جامعه طبقاتی است»

مارکس و انگلس در "مانفیس حزب کمونیست" به توضیح **بیعدالتی** در نظام سرمایه داری پرداخته اند، و تصریح نموده اند که «کارگران در نظام سرمایه داری تنها در صورتی می توانند زنده گی کنند که کار بیاوند و فقط تا زمانی کار میاوند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که ناچار اند نیروی کارخویش را روزانه بفروشند، **کالایی هستند مانند اشیاء دیگر مورد داد و ستد**. در نتیجه کاربرد ماشین و تقسیم کار، کارگر به ضمیمه ساده ماشین تبدیل شده است. بنا بر این مصارفی که برای کارگر صرف میشود تقریباً فقط محدود است به هزینه معاشی که بتواند حیات او و ادامه نسلش را تأمین کند»

مارکس و انگلس برای چیره گی بر این بی عدالتی اجتماعی، کسب قدرت سیاسی توسط کارگران (پرولتاریا) و رفتن به سوی جامعه کمونیستی را پیشنهاد میکنند، به عقیده مارکس و انگلس ویژه گی اساسی کمونیزم، **برانداختن مالکیت بورژوازی**، است، به باور آنها «نظام بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر شیوه تولید و تمک مبتنی بر تضادهای طبقاتی و استثمار انسانها به دست انسانهای دیگر است»

مارکس **برابری حقوقی** در جامعه بورژوازی را ظاهری و در خدمت پوشانیدن ساختارهای استثمارگری آن میداند، اساساً دولت برای مارکس "چیزی به جز از ابزار اعمال قهر طبقه حاکم نیست".

انگلس در کتاب (لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک المان) می نگارد: «در وجود دولت، نخستین نیروی ایدئولوژیک مسلط برانسان، در برابر ما خود نمای می کند. جامعه برای خود ارگانی به منظور دفاع از منافع عمومی خود در مقابل حمله های داخلی و خارجی به وجود می آورد. این ارگان، قدرت حاکمه دولتی است و به محض آنکه پدید آمد، نسبت به جامعه کسب استقلال میکند و هر قدر بیشتر به ارگان یک طبقه معین تبدیل میگردد و تسلط این طبقه را مستقیم تر عملی میکند به همان اندازه در این مورد موفقیت بیشتری دارد، **مبارزه طبقه ستمکش علیه طبقه حاکم، ناگزیر به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه تبدیل میگردد که بیش از هر چیز متوجه تسلط سیاسی این طبقه است**»

به پندار ما عمدتاً، همین دلیل است که مارکس در جامعه بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را برای پایان دادن به بی عدالتی اجتماعی ضروری میداند.

بربنیاد بینش مارکس، اگر سرمایه که قدرت نه شخصی، بلکه اجتماعی است، به مالکیت جمعی همه اعضای جامعه تبدیل گردد، **خصلت اجتماعی مالکیت تغییر میکند**، یعنی مالکیت **خصلت طبقاتی** خود را از دست میدهد.

مسأله اساسی در تأمین مساوات، از بین بردن ملکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقه های استثمارگر در جامعه آماده میکند.

همین لحاظ برابری یا مساوات از دید سوسیالیستها به معنای رهایی همه زحمتکشان به طور مساوی از بهره کشی و استثمار است.

در رابطه با ظهور اندیشه های عدالت خواهانه سوسیالیستی به ویژه آرای مارکس باید گفت که، این افکار و بینش در زمانی پدیدار شد که انقلاب صنعتی در غرب در حال شگوفایی بود و کارخانه های مختلف در بخشهای گوناگون کشورهای اروپایی ایجاد میشدند. در این دوران کارگران تحت وحشیانه ترین انواع استثمار قرارداشتند و به تعبیر مؤلف کتاب سرمایه، "دستمزد آنها در پایین ترین حد ممکن که تنها بقای آنها را تضمین کند پایین نگهداشته میشد".

این فضای وحشتناک نا عادلانه، موجب پیدایش اندیشه های عدالتخواهانه سوسیالیستی شد که نیاز فوری اصلاح سیستم مسلط را طلب میکرد، اما مارکس به عنوان برجسته ترین متفکر و اقتصاددان چپ، اصلاح آن سیستم را غیر ممکن اعلام نمود و بر فروپاشی نظام سرمایه داری و جاگزینی آن با یک نظام سوسیالیستی و بعداً کمونیستی تأکید کرد و قوانین فروپاشی این نظام را بیان نمود. (در کتاب سرمایه اثر کارل مارکس به خوبی این موضوع توضیح و تشریح شده است).

در رابطه به مسأله برابری در نظام سرمایه داری اغلب اقتصاد دانان مارکسیستی به این باور اند که، سرمایه داری نی تنها بر اصل "نابرابری" بنا یافته است، بل در روند انکشاف خود به تشدید نابرابری بین آدمها و جوامع میپردازد.

در فرجام این بحث:

اینکه مقوله عدالت اجتماعی را از کدام مدخل بررسی و توضیح نمود باید گفت که: پیشگامان اندیشه های مترقی و علمی همواره در تحلیلهای خویش بر این نکته کلیدی و محوری تأکید داشته اند که بشر موجود اجتماعیست و بنابر این کلیه مسایلی که به روابط انسانها با یکدیگر مربوط می گردد، روابط و مسایلی اجتماعی اند.

"روابط اجتماعی، مجموع مناسبات میان انسانها به عنوان موجودات اجتماعی در عرصه های گوناگون است که روابط تاریخ بشر را می سازد. جریان قانونمند تاریخ، انسانها را گام به گام از روابط اولیه و مناسبات صرفاً خانوادگی جدا کرد و آنان را تابع قوای اجتماعی ساخت و با پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، جامعه به اغنیاء و فقرا، استثمارگران و استثمارشونده گان تقسیم شد. و برچنین زمینه آگاهی تدریجی از ماهیت عدالت و عدالت اجتماعی رشد و قوام یافت."

بر پایه چنین تحلیل ما با مقوله عدالت اجتماعی صرفاً اخلاقی و جدا از مناسبات تولیدی و جدا از شرایط مشخص تاریخی روبرو نیستیم. مفهوم عدالت اجتماعی در هر دوره معین، در صورت بندهای تاریخی و در درون سمت گیریهای متفاوت اقتصادی - اجتماعی یکسان نیست و نمی تواند باشد.

بنابعد عدالت اجتماعی امری مربوط به مناسبات و روابط اجتماعیست و برای درک دقیق و روشن آن باید از این مدخل، مقوله عدالت اجتماعی را بررسی و توضیح نمود.

در شیوه تفکر مدرن همه مفاهیم از جمله مفاهیم اخلاقی، صبغه انسانی دارند و بیرون از حوزه عمل انسانی بی معنا هستند. چنانچه "جان لاک"، به این نظر است که «حق طبیعی و قانون طبیعی، همه به معنای حقوق و قانون طبیعی انسانیت و مستقل از وجود و عمل انسان قابل تصور نیست.»

برای اینکه دریابیم که در اندیشه های مدرن کدام حقوق اساسی و طبیعی برای انسانها در نظر گرفته شده است، کفایت میکند تا یکبار به مقدمه "اعلامیه جهانی حقوق بشر" مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد مراجعه نمایم.

در مقدمه این اعلامیه میخوانیم:

«از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل میدهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشرمنتهی به اعمال وحشیانه بی گردیده است بشریت را که روح به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقر، فارغ باشند به عنوان بالاترین آمل بشر اعلام شده است.

حکومت، طبقه متوسط را شایسته حکومت کردن میدانند. در واقع وی به لحاظ اقتصادی و سیاسی به نوعی شایسته سالاری باور دارد.

سوسیالیستها به این نظر اند که با چنین عدالتی که صرفاً بر شایسته سالاری تکیه نماید نمیتوان به نابرابریهای اجتماعی پایان بخشید.

عدالت اجتماعی و مساوات:

مساوات همیشه از آرمانها و هدفهای ارزشمند بشری بوده است و با عدالت رابطه نا گسستنی دارد. اغلب تیوریهای بورژوازی، مساوات یا برابری را فقط مساوات صوری همه افراد در مقابل قانون میدانند و به اساس و ماهیت مسأله یعنی نبود مساوات طبقاتی که مولود همه نابرابریها و بی عدالتیهاست توجه نمی کنند.

مارکسیستها، تأمین برابری واقعی را جز از راه الغای طبقات اجتماعی امکان پذیر نمیدانند و به این باور اند، تا وقتی که تضادهای طبقاتی، اختلافهای طبقات و اصولاً طبقات موجود باشد، هر قدر هم قوانین همه جانبه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند بازهم برابری واقعی بدست نخواهد آمد.

برخی تیوریهای خرده بورژوازی، که خواهان برابری و مساوات اند، تساویگری را به معنای آن میندانند که تمام مردم از نظر مالکیت خصوصی مساوی باشند، ولی از دید مارکسیستها، چنین طرز دید هم مسأله را حل نمیکند، زیرا مسأله اساسی در تأمین مساوات، از بین بردن ملکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقه های استثمارگر در جامعه آماده میکند.

آنها به این باورند که با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر، برابری حاصله به معنای رهایی همه زحمتکشان به طور مساوی از بهره کشی و تأمین حق مساوی همه افراد، برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود، بر طبق کار انجام شده می باشد. این برابری شامل حق مساوی کلیه افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه های اجتماعی، تأمین مادی سالخورده گی، تساوی افراد از نظر ملیت، جنس، نژاد، مذهب و ... می باشد.

عدالت اجتماعی از دیدگاه اندیشه پردازان اقتصادی:

در بین صاحب نظران امور اقتصادی، در مورد مفهوم و منشأ عدالت اجتماعی و تأمین آن عمدتاً دو دیدگاه وجود دارد، یک دیدگاه، عدالت را امر برون زاء دانسته و معتقد اند که، یک مجموعه اصول و دستورالعمل هایست که، بایست خارج از سیستم موجود اعمال شود، تا عدالت به وجود آید. البته مارکسیستها هم به همین گونه به عدالت نگاه میکنند و معتقد اند که عدالت را باید از خارج سیستم تزریق کرد و در واقع خود سیستم به هیچ وجه پاسخگو نیست. زیرا به باور آنها ساختار یک سیستم اقتصادی - اجتماعی متکی بر ملکیت خصوصی با عدالت سازگار نمیباشد.

از دیگر دید، عدالت امر درونی یک سیستم پنداشته میشود. به ویژه از منظر مدافعان اقتصاد سرمایه داری، اینها معتقد اند که سیستم اقتصادی وقتی کارآمد باشد و آن سیستم اقتصادی در چار چوب بازار، خوب اجرا و تدوین شود خودش عدالت را همراه دارد.

از دیدگاه تیوریهای لیبرالیستی، یکی از پایه های لیبرالیزم برابری است اما نه برابری اقتصادی، بل برابری و تساوی در مقابل قانون، دادگاه ها و محاکم، برابری امکانها و فرصتهاست.

آنچه در این مورد قابل نقد است، در نظر گرفتن برابری بدون نگاه به زیربنای اقتصادی و اجتماعی، دستگاه قضایی و مبارزات طبقاتی و ماهیت جانبدارانه قوانین حاکم است؛ زیرا در قویترین دستگاه های حقوقی همیشه کسانی برنده هستند که ابزار تولید را در اختیار دارند. بنابراین برابری بدون ایجاد زیر ساختهای اقتصادی و توزیع ثروت امکان پذیر نیست و تنها در شرایطی که طبقه بی وجود نداشته باشد میتوان گفت که همه در برابر قانون برابرند. به

این رو می‌توان گفت که در این دوره رنسانس به حقیقت هنر یونانی بود (و نه فلسفه یونانی) و اندیشه‌های جمهوری روم بود.

این رستاخیز فرهنگی و زنده شدن علاقه اروپاییان نسبت به فرهنگ و شعایر اعصار کهن، تنها یک نهضت دانشگاهی یا یک جنبش فکری نبود که مخصوص عالمان و روشنفکران باشد بلکه چیزی بیشتر و بالا تر از این بود.

به بیان بهتر: دوباره جان گرفتن احساساتی بود که فرهنگ مسیحی قرون وسطی آن را زیر پا گذاشته، رها کرده ولی به کلی از بین نبرده بود.

اما نهضت رفورماسیون، به عکس رنسانس، نهضتی بود در داخل خود مسیحیت. که به هیچ وجه رنگ یا خصلت ضد مسیحی نداشت و فقط مدعی بود که می‌خواهد ایمان خالص مسیحیت را از عناصر و مواد بیگانه که به مرور زمان تیره و آشفته اش کرده بودند تطیهر کند.

منبع: (مایکل ب. فاستر/ کتاب اندیشه و اجتماع / فصل هشتم).

(۳) - اعلامیه جهانی حقوق بشر:

یک پیمان بین المللی است که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۸ به تصویب رسیده است و شامل ۳۰ ماده است که به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر می پردازد. مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را که تمامی انبای بشر در هر کشور باید از آن برخوردار باشند، مشخص کرده است.

مفاد این اعلامیه از نظر بسیاری از پژوهشگران الزام‌آور بوده و از اعتبار حقوق بین‌الملل برخوردار است، زیرا به صورت گسترده‌ای پذیرفته شده و برای سنجش رفتار کشورها به کار می‌رود. کشورهای تازه استقلال یافته زیادی به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کرده و آن را در قوانین بنیادین یا قانون اساسی خود گنجانده‌اند. (ادامه دارد)

منابع:

۱- کتاب « خداوندان اندیشه سیاسی».

جلد اول - قسمت دوم - " اندیشه و اجتماع".

اثر: مایکل ب فاستر،

ترجمه: جواد شیخ الاسلامی.

۲- کتاب « مدرنیته و اندیشه انتقادی »،

نویسنده: بابک احمدی.

۳- کتاب « اخلاق در فلسفه کانت»،

اثر: راجر سالیوان - ص ۳۹ تا ۴۵ ،

ترجمه: عزت الله فولادوند.

۴- کتاب « خداوندان اندیشه سیاسی»،

نویسنده: و.ت. جونز، ترجمه: علی رامین.

۵- کتاب « جهت گیری طبقاتی اسلام»،

نویسنده: دکتر علی شریعتی - مجموعه آثار ۱۰-۱.

۶- فصلنامه بینات

۷- مقاله « ریشه، سیر و چالشهای نهضت اسلامی»،

نویسنده: مرتضی شبرودی- سایت امت اسلامی.

۸- مانفیسست حزب کمونیست،

اثر: کارل مارکس و فریدریش انگلس.

۹- کتاب « لودویک فورباخ و پایان فلسفه کلاسیک المان»،

اثر: فریدریش انگلس.

۱۰- کتاب « دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»،

اثر: لنین..

۱۱- نوشته عبدالله نایی، در مورد کتاب « اندیشه های که نمی میرد»،

شماره (۱۹ - سال ۲۰۰۳) نشریه «آینده»،

۱۲- از برخی سایتهای اینترنتی در رابطه به موضوع نیز استفاده به عمل آمده

است.

۱۳- اعلامیه جهانی حقوق بشر.

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی حقوق مرد و زن و تساوی مجدداً در منشور، اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیط آزاد تر وضع زندگی بهتری بوجود آورند.

از آنجا که دول عضو متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل تامین کنند.

از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد، مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل، اعلام میکند و افراد همه ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چی در میان خود و چی در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها می باشد، تامین گردد.»

در اندیشه مدرن به خصوص در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» برای انسان چند حق اساسی طبیعی تعریف شده است مانند حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی انتخاب شیوه زندگی، که مبنای اولیه تیوریهای عدالت را تشکیل می‌دهند.

عدالت ناظر بر حفظ و صیانت از این حقوق فردیست یا به طور مشخص تر، هر عمل عامیانه که ناقض این حقوق باشد ظالمانه است.

پینویسها:

(۱)- مدرنیته:

بسیاری باور دارند که مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (استوره یی، دینی، اخلاقی، فلسفی . . .)، رشد اندیشه علمی و خرد باوری (یا راسیونالیته)، افزون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه، که همه همراه اند با سازمانیابی تازه تولید و تجارت، شکلگیری قوانین مبادله یی کالاها، و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت.

به این اعتبار، مدرنیته مجموعه بیست فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از حدود سده پانزدهم - بهتر بگویم، از زمان پیدایش نجوم جدید، اختراع چاپ و کشف آمریکا تا امروز، یا چند دهه پیش ادامه یافته است.

بساری از تاریخ نگاران هنگامی که از «روزگار مدرن» یاد میکنند فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه را در نظر دارند اما کسانی هم هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، پیدایش وجه تولید سرمایه داری و تعمیم تولید کالایی را آغازگاه مدرنیته می دانند.

منبع: (کتاب- مدرنیته و اندیشه ی انتقادی) « بابک احمدی».

(۲) - رنسانس و رفورماسیون: Renaissance - Reformation

قرون وسطی، با دو نهضتی که در تاریخ به نام رنسانس (Renaissance) «نوزایش» و رفورماسیون (Reformation) «اصلاح» مشهور است به پایان رسید و دوران جدید آغاز گردید.

رنسانس: عبارت از کشف مجدد اعصار کهن بت پرستی، یا چنانکه از نام این نهضت پیدا ست، نوزایش آن فرهنگ باستانی بود که در مقابل نفوذ مسیحیت برای قرنهای مسکوت و بی حرکت مانده بود.

از نامی که به این نهضت داده شده است نباید چنین نتیجه گرفت که تمام اندیشه ها و فرهنگ دوران باستان در قرون مقدم بر رنسانس مرده بودند و اکنون دوباره می خواستند زنده یا از نو زایده شوند. اندیشه های که در زیر قشر تشکیلات امپراتوری روم قدیم قرار داشتند و بسیاری از اندیشه های دیگر که از خلال فلسفه یونان بیان میشدند همه شان، درسنتها و آمیزه های فکری قرون وسطی جذب شده بودند. از

بربالی جوانان:

اگر همین نی پس چی؟

آینده افغانستان درست در شرایطی بازتاب می یابد که برای انسجام نیروهای ترقیخواه و چپ دموکراتیک، در حالیکه طرق رسیدن به وحدت تشکیلاتی سازمانهای موجود عوامل بازدارنده فراوانی دارد، راه دیگری جز آن سراغ نیست.

امروز که رشته امور به تمام معنی از دست افغانها خارج شده و هیچ حرکت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بدون اشاره بیگانه گان صورت پذیر نیست، بسیار به موقع خواهد بود تا برعکس ابتکارهای غربیها، روسها و سایر دست اندرکاران خارجی، چنین یک اتحادیه نیرومند چپ دموکراتیک و هومانیتیر افغانی به ابتکار خود افغانها، بر غرب و افکار عامه آن تحمیل شده تشخیص و مقبولیت یابد. زیاد احتمال وجود دارد که اداره امریکا و رهبردموکرات آن که تازه جایزه صلح نوبل را بدست آورده است، در برابر چنین اقدام افغانی غافلگیر شده و نه تنها حساسیت معمول را درقبال آن تبارز ندهد بلکه مجبور به تجدید نظر در "استراتژی جدیدافغانستان" گردد.

درین اتحادیه هیچ سازمان داوطلب بازنده نخواهد بود. حریم استقلال تشکیلاتی هرکدام محفوظ خواهد ماند. و آنانیکه مصرانه خواهان وحدت سازمانی فرآمده های حزب اند، میتوانند همین نزدیکی و همسویی را به فال یک قدم نخست در راه وحدت تلقی کنند. ساختار دموکراتیک این جبهه یا اتحادیه، کمیت بطنی سازمانهای مشترکه را تحت الشعاع قرار داده و رهبری نوبتی آن به شکل کاملاً دموکراتیک انتخاب خواهد شد.

مسأله بر سر آنست که فقط باید شهامت و صداقت آغازکار آنرا تا دیرنشد از خود تبارز داد. در مورد میکانیزم تشکیلاتی این اتحادیه، نام و پلانهای کار کوتاه مدت و دراز مدت آن با درنظرداشت وضع موجود و تجارب بین المللی میتوان وسیعاً به بحث نشست و فیصله کرد.

آئنده رهبران و کادراهیکه اندیشه ایجاد چنین جبهه را منتفی میدارند و یا طرح آنرا ضد ندای وحدت خواهانه اکثریت صفوف میدانند، چه الترناتیف دیگر را پیشنهاد میکنند؟ و یا اینکه بنا بر عوامل دیگر، آنها میخواهند باسکوت شان آنرا نادیده انگارند؟ چنین افراد باید بدانند که اگر دیربجینند، جبرزمان آنها را مجازات کرده و پیروان شان از آنها رویگردان خواهند شد. تقاضاهای وضع، و سطح معین درک فعالین سالدار و جوان این احزاب و سازمانها از سیاست و قضایا، دیگرجایی برای فریب و خدعه باقی نخواهد گذاشت.

بار دیگرادعان میگردد که اگر منافع مردم و عشق به انسان مطرح است، پس باید از خودگذری و انعطاف نشان داد. گویند انسانی که دوست ندارد و عاشق نیست، غریب است و انسانی که انسان دیگر را دوست دارد، تنها به زیبایی می اندیشد و کسی که به زیبایی می اندیشد، در هر وجود یا پدیده دنبال خوبی است و تنها از نفرت نفرت دارد. علاوه باید صراحت داد که انسان موجودیست طبیعی و متنوع و در میان عناصر طبیعی نزاع و مجادله همواره وجود داشته است که از مجادله و مشاجره حقیقت بازتاب میشود و تکامل مایه میگردد. ساختار دموکراتیک چنین یک اتحادیه بسیارآسیب پذیر نبوده گنجایش جروبخت نامحدود را دارد و اگرسازمانی بنا به عواملی از آن خارج شد، جبهه را به صورت کل مورد ضربه قرار نخواهد داد.

این اتحادیه میتواند در قبال مسایل ملی و بین المللی و اشتراک در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری به حیث یک الترناتیف مطرح، سیاست وموضعگیری روشن و صریح داشته باشد و همچنان در رابطه به افراد، شخصیتها و گروههای سیاسی دیگر و مسأله کلیدی آزادی زن از یوغ ستم قرون و نقش فعال و سالم او در زنده گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور، برخورد خود را عیار سازد.

ادامه ... در صفحه ۴

انتخابات پرسروصدای ریاست جمهوری امریکا - ناتو در افغانستان دایر شد. نتیجه انتخابات آنچنانکه از جانب اکثریت اهل خیره پیشبینی میگردد، گل آلود از آب برآمد. هر نوع توقع دیگر از آن، نمیتوانست خیالپردازیی بیش نباشد. کمیت اشتراک مردم در انتخابات اگر از یکجانب ناشی از تهدیدات امنیتی بود، از جانب دیگر عدم علاقمندی قاطبه ملت را بر مبنای نبود یک دور نمای روشن و تغییر ملموس در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی در صورت تغییر مهره ها، متبازر ساخت. حضور تک نماینده های نهضت نا بالغ چپ دموکراتیک به هیچوجه نتوانست پاسخ صریح و روشن به نیازهای مبرم جامعه ارائه نموده به قناعت مردم بپردازد. تلاش به خاطر استفاده از پیوند شخصیت و محبوبیت رهبران فقید با کاندیدان و تمایل به شناساندن عجولانه، تکرانه و بی سنجش بخشی از نهضت، جز افتراء و رسوایی چیز دیگری بار نیاورد. در یک کلمه فضای سیاسی کشور از فقدان یک الترناتیف مطرح دموکراتیک و چپ رنج میبرد و هنوزهم رنج میبرد.

تصور میروند که اکنون اکثریت اعضای ح. د. خ. ا قناعت دارند که احیای مجدد حزب واحد و یکپارچه ازبقیای حزب، آرمانی بیش نیست. سازمانها و گروههای فرا آمده از حزب وطن با وصف برنامه های بالنسبه همگون و علاقمندی عطش آلود فعالین آنها به وحدت مجددسراسری، به موجودیت و استقلالیت خود اصرار دارند. تلاشهای پیگیر و بعضاً صادقانه عده یی ازین سازمانها به علت وجود مانع شونده و حضور فعال و عملیات پشت پرده تعدادی از رهبران تا کنون بی نتیجه مانده و چنان به نظرمیرسد که در همین نسل به جایی نخواهد رسید.

پس سوال مطرح میشود که چه باید کرد؟

آیا معقول و به جاست که صرفاً به نحوه سرایی و برجسته ساختن ضعفها و جنایات عقب گرایان و حامیان بین المللی آنها اکتفا کرد؟

آیا میتوان تنها تحلیل انتقادی از گذشته را بسنده دانست؟ یکی را نکوهش کرد و دیگری را نیایش؟

آیا صواب است که کشتی شکسته مردم بی دفاع وطن را درین دریای طوفانی و طغیانی تنها و بی ناخدا رها کرد و پی کار خویش رفت؟

آیا لولیدن در میان انبوه کلمات و لغات کافی بوده و آیا هر کدام از خود پرسیده است که او خود و دیگران را فریب نمیدهد؟

اعتقاد برآن است که اکثریت اعضای ح. د. خ. ا نه به خاطر سعادت شخصی و فردی خویش بلکه به خاطر خوشبختی و رفاه مردم پیمان بسته اند. این عهد بر مبنای اخلاق عالی و عشق بی پایان به انسان و ابله دست او بسته شده و تا آخر عمر گریبانگیر خواهد بود. زیرا سعادت شخصی، یک رویای زیبای بشری بیش نیست که امکان تحقق کامل ندارد ولی سعادت اخلاقی انسان را به سوی کمال رهبری میکند و همین اصل برگزیده انسان متعهد است. پس راه رسیدن به این آرامش اخلاقی در راستای برون رفت از وضع رقتباری که دامنگیر مردم است، کدام خواهد بود؟

درین اواخر شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان طی نشست به نتیجه رسید که یگانه راه برون رفت از بن بست موجود، ایجاد "اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، مترقی و میهنی افغانستان" میباشد. به نظر میرسد که نهضت آینده افغانستان با ارایه این پیشنهاد معقول نتیجه گیری درستی مبنی بر خرد، اندیشه و تحجوزدانی به عمل آورده است. حال بر دیگر سازمانهای همسو و همسفر است تا به این فراخوان لبیک گفته و بدون اتلاف زمان، دست به کار عملی شوند. البته منظور صرفاً احزاب و سازمانهای فرا آمده از ح. د. خ. ا نیست بل که این امر شامل حال تمام نیروهای چپ و مترقی کشور می گردد.

طرح "اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، مترقی و میهنی افغانستان" از جانب نهضت

پیوستن رزمندگان راستین راه آرمانهای خلق به «نهضت آینده»، روند تشکل نوین جنبش دموکراتیک را سریعتر خواهد ساخت. تشکل آگاه ترین عناصر وابسته به جریانهای دیروزی چپ در یک سازمان واقعاً دموکراتیک، پیشرو و مدرن، یگانه چشم انداز پیروزی مبارزه دادخواهان خواهد بود.

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤول: داود کاویان

سکرتر مسؤول: عصمت نایخیل

مسؤول شعبه توزیع: قادر یامان

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account

Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

آدرس تماس بامدیر مسؤول:

ayenda-editor@ayenda.org

نهضت آینده افغانستان به این باور است که دیگر رکود چپ افغانی به سر رسیده است و باید با شهامت سیاسی به مسؤولیتهای عظیم فردای مان بیندیشیم. مردم در انتظار نیروهای صدیق سیاسی خود اند. باید به این انتظار پاسخ مثبت داد و راه ایجاد الترناتیف سیاسی را برای کشور باز کرد. هیچ نیروی بالقوه دیگری به جز چپ دموکراتیک افغانی وجود ندارد که بتواند سکان تحولات مترقی سیاسی - اقتصادی را به دست گیرد.

هغه پسرلی

د بل وطن د نوبهار گل د ربحان څه کوم
پردی وطن کی پسرلی او یا خزان څه کوم
د خپل وطن چی می نه گل اونه بلبل وینمه
زه د بریند و لوڅو پیغلو سره لبان څه کوم

زما یادیری د وطن هغه رنگین گلونه
هغه سنخل، هغه گلاب، ها نسترن گلونه
ها د بلبلو، توتکیو سندریز چیغونه
ها په مزارکی دغاڼو لودد بنت سره گلونه

ها تنگ ویالو کی داووبو د شره هارو نغمی
ها د رابیل، چمبیل دعطرو معطرو ورمی
د مستو پیغلو پر نری غاره د گلو امیل
ها دوطن دڅوارلسم شپي د سپورمی شغلی

ها پسرلی چی د افغان په وطن عطر شیندل
په غرو رغو کی د گلانو مخ شبنم پریمینخل
سیوری د ولوو د ویالو د غاری یخ نسیم
چی بلبلانو په نغمو سره له گل تاویدل

له هغه وخته چی وتلی له وطنه بیه
اورم له لری چی وطن می په لمبوکی سوخی
لیدلی نه می دی خزان، ژمی، بهار د وطن
حال می خراب، هسی بیتاب په زره غمجنه بیه

ها پسرلی چی ما ستایل صدق او صفا وه پکی
د عاشقانو زره وه گرم، شور او وفا وه پکی
نسیم په پانو چیلیدل پانی نڅا کوله
بورا له گلو تاویدل شور او غوغا وه پکی

ها بهار نه غواړم چی شور د بلبلانو نه وی
غوټی ونه غوروی، چیغی د مرغانو نه وی
د بنتو اود منوکی غاټول اوسره گلانونه وی
نازاو نخری په هرکاته کی د خوبانو نه وی

که راځی راشه پسرلیه گل ورمو سره
د توتکیو او د بلبلو د نغمو سره
مینه ژوندی که دافغانا نانو په ساره زروونه
لری که غم بیا ساقی راوړه د بزمو سره

نسیم دی وچلوه پانی په نڅا راوړه
وطن سمسورکه بلبلان ټول په غوغا راوړه
غاټول را وڅیره غالی و غوروه د بنتو کی
بیا د ساقی په لاس جامونه د صهبا راوړه

دوکتور سیدحسام (مل)

تحت نظر هیئت تحریر:

ضیاء صدیقی سپهر، هادی ابوی، نور محمد

عطازی و قدیر محبوب